

فرهنگ



آنتونیو گرامشی

سئمبران و سئمگران

وده مقاله ی دیگر

برگردان : وارطان میکائیلیان

آنتونیو گرامشی

ستمبران وستمگران

مقاله‌های "ستمبران و ستمگران" از کتاب :
"آنتونیو گرامشی"
گزیده‌ای از نوشته‌های سیاسی (۱۹۲۰-۱۹۱۰)
باگزینش و ویرایش گوئیثینتن هور
ترجمه‌ی جان ماتیوز
۱۹۷۷ - لارنس اند وسیپه‌ارت لندن گرفته
شده‌است .

* " ستمبران و ستمگران "
* نوشته‌ی آنتونیو گرامشی
* برگردان : وارثان میگائیلیان
* طرح روی جلد : نیکزاد نجومی
* ناشر : فرهنگ نوین
* چاپ اول تابستان ۱۳۶۰
* بهای : ۶۰۰ ریال

فهرست

۴	مقدمه
۶	۱- ستمبران و ستمگران
۹	۲- چهارده ژوئیه
۱۵	۳- بی تفاوتی
۱۲	۴- تاریخ مبارزات کارگران نساجی را به یادآوریم
۱۸	۵- ملا حظاتی در باب انقلاب روسیه
۲۱	۶- انقلاب بیون و انتخابات
۲۴	۷- ابتدا: نوسازی حزب
۲۸	۸- حزب حاکم و طبقه‌ی حاکم
۳۳	۹- وحدت پرولتری
۳۸	۱۰- دو انقلاب
۴۳	۱۱- جنبش شوراهای کارخانه‌ای تورین
۵۳	یادداشت‌ها

مقدمه

آنتونیو گرامشی، مبارز فعال و برشور کمونیسم و جنبش جهانی کارگری، پایه‌گذار حزب کمونیست ایتالیا بود. از ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۴ در دانشگاه تورین تحصیل می‌کرد. در ۱۹۱۳ عضو حزب سوسیالیست ایتالیا شد. در سالهای جنگ اول جهانی، سردبیری هفته‌نامه‌ی سوسیالیستی "ایل گریدو - دل - پوپولو" (۱) (فریاد خلق) را برعهده داشت و بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اکتبر، طی مقاله‌ای در این نشریه، از انقلاب سوسیالیستی روسیه حمایت کرد.

از اول ماه مه به همت گرامشی، تالیاتی (۲) و دیگران، هفته‌نامه‌ی "اوردینه نوووو" (۳) (نظم نوین) انتشار می‌یابد. ژانویه ۱۹۲۱ حزب کمونیست ایتالیا به رهبری گرامشی تاسیس شد. گرامشی سالهای ۲۳-۱۹۲۲ را به‌عنوان نماینده‌ی حزب کمونیست ایتالیا در بین‌الملل سوم (کومینترن) در شوروی بسر برد. در ۱۹۲۴ به پیشنهاد و کوشش گرامشی، روزنامه‌ی "اونیتا" (۴) (وحدت) ارگان کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست ایتالیا در شهر میلان شروع به انتشار کرد. در ۱۹۲۴ فراکسیون پارلمانی‌ی حزب در مجلس ایتالیا به رهبری او سیاست فاشیسم را افشاء و تقبیح کرد. گرامشی فاصله‌ی سالهای ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۷ را در زندانهای رژیم فاشیستی موسولینی گذراند. از آنجا که سخت بیمار بود، واپسین روزهای زندگی‌اش را در بیمارستان گذراند و در حالیکه قرار بود روز ۲۱ آوریل ۱۹۳۷ مدت زندانش به پایان برسد و آزاد شود، بیماریهای سخت و گوناگونش چنین اجازه‌ای به او نداد. و سرانجام، گرامشی یک هفته بعد (۲۷ آوریل) در بیمارستان "کی سیسانا"ی رم درگذشت. "تاتیانا" خواهرش هنگام ترتیب مراسم تدفین موفق شد "یادداشتهای زندان" گرامشی را، که ۳۳ دفتر را شامل می‌شد، مخفیانه از اتاقش خارج سازد و به صورت محموله‌ی دیپلماتیک به مسکو بفرستد.

آنتونیو گرامشی، همچون بسیاری دیگر از رهبران جنبش انقلابی کارگران جهان، مقاله‌ها و کتابهای آموزنده‌ی بسیاری نوشته است که ۱۱ مقاله از نوشته‌های سالهای ۲۱-۱۹۱۱ او را در این مجموعه گردآورده‌ایم.

نخستین مقاله از این مجموعه را گرامشی در سن بیست‌سالگی، هنگامی که آخرین سال دبیرستان را در جزیره‌ی "ساردینیا" می‌گذراند، و پیش از آنکه سوسیالیست بشود، نوشته است، و آخرین مقاله، گزارشی است که او به کنگره‌ی دوم بین‌الملل کمونیستی (کومینترن) تسلیم کرد. این مقاله نخست در شماره‌ی ۱۴ نشریه‌ی رسمی "کومینترن" به سه زبان آلمانی، فرانسوی و روسی چاپ شد و سپس مارس ۱۹۲۱ در هفته‌نامه‌ی "اوردینه نوووو" بد زبان ایتالیائی انتشار یافت.

دهه‌ی پرحادثه‌ی ۱۹۱۰، دوره‌ی شکل‌گیری بنیادی شخصیت گرامشی بود. هنگامی که او به‌سال ۱۹۱۱ با گرفتن بورس تحصیلی‌ی جوانان بی‌بضاعت از "ساردینیا" وارد تورین شد، افکار سیاسی‌اش (که در مقاله‌ی "ستمبران و ستمگران" انعکاس یافته است) احتمالاً از نوع آمیزه‌ی مضامین لیبرالی و سوسیالیستی بود که سالهای پیش از جنگ اول جهانی در جنوب ایتالیا و جزایر آن بسیار رواج داشت. گرچه گرامشی به‌سرعت می‌رفت تا هرگونه گرایش در جهت ناسیونالیسم ساردینیائی را در تماس با واقعیت پرولتری پیشرفته‌ترین شهر صنعتی ایتالیا به‌دور افکند. لیکن هرگز علاقه‌اش را به "مسئله‌ی جنوب" از دست نداد. تحول انقلابی‌ی خشونت‌آمیزی که سال ۱۹۰۶ ساردینیا را درهم کوبید - و بر توده‌های دهقان، کارگران شهری و معدنکاوان، که به یکسان از سوی سربازان خاک اصلی ایتالیا سرکوب می‌شدند اثر گذاشت - نخستین تجربه‌ی او در مبارزه‌ی طبقاتی و انگیزه‌ی اصلی وی در گزینش سیاست انقلابی بود.

اما گرامشی در تورین بود که سوسیالیست شد و در اواخر ۱۹۱۳ به‌حزب پیوست. اندکی پس‌از ورود به‌این شهر با "آنجلو تاسکا" (۵) که هم‌کلاس و هم‌سن گرامشی و پسر یک کارگر راه‌آهن بود و از ۱۹۰۹ به‌عضویت حزب سوسیالیست درآمده بود، دوست شد. احتمالاً "نفوذ تعیین‌کننده‌ی تاسکا بود که گرامشی را وارد فعالیت سازمانی‌ی سیاسی کرد.

گرامشی که تا اواخر بیش از همه به‌مسائل فرهنگی و دانشگاهی علاقه‌نشان می‌داد، در نوامبر ۱۹۱۵ تحصیلاتش را رها کرد و به‌کار دائم در نشریه‌ی سوسیالیستی "ایل - گریدو - دل - پوپولو" پرداخت. تا پیش از این تاریخ (تا آنجا که معلوم شده) وی فقط چهار مقاله به‌چاپ رسانده بود. یکی از این مقاله‌ها به‌نام "بی‌طرفی‌ی فعال و عملی" (به‌تاریخ اکتبر ۱۹۱۴) که نخستین تاخت و تاز واقعی‌ی گرامشی در عرصه‌ی روزنامه‌نگاری سیاسی بود، چنان در قضاوت به‌اشتباه رفته بود که سبب شد تا مدت‌ها در زمینه‌ی سیاست قلم نزند، نوشتن این مقاله با آن تحلیل خطا، اشتباه بسیار فاحشی بود که تا سالها بعد علیه نویسنده‌اش بکار می‌رفت (تاسکا طی مقاله‌ای به موسولینی - سردبیر "آوانتی" و رهبر جناح چپ حزب سوسیالیست - حمله کرده بود و گرامشی این مقاله را در دفاع از موسولینی نوشته بود. از آنجا که این مقاله قبلاً به فارسی ترجمه شده است، از آوردن آن در این مجموعه صرف‌نظر شد - م. م.)

به‌هرحال، گرامشی در نوامبر ۱۹۱۵ دوباره دست به قلم برد و بطور مرتب نوشته‌هایش را در مطبوعات سوسیالیستی به‌چاپ رساند. پنج سال بعد، شمار مقاله‌هایی که از او چاپ شده بود به‌بیش از هزار رسید. (ازجمله تعداد زیادی نقد تئاتر و مقاله‌های فرهنگی و حدود ۴۰۰ مقاله زیر عنوان دائمی *sotto la mole* که در آوانتی چاپ تورین انتشار یافته).

ستمبران و ستمگران

مبارزه‌ای که بشر از ازل درگیر آن بوده ، به‌راستی شگفت‌انگیز است . مبارزه‌ای است بی‌پایان که طی آن ، "شهوَتِ قدرت" یک فرد ، یک طبقه ، یا حتا تمامی یک خلق در تلاش است تا کند و بندی بردست و پای انسان بریندد ، و درمقابل ، انسان می‌کوشد این بندها را بگسلد و زنجیرها را درهم شکند . این مبارزه ، حماسه‌ای است که قهرمانان بی‌شمار داشته ، و تاریخ‌نویسان در سراسر دنیا برگاذش آورده‌اند . آنگاه که آدمیان به‌قدرت خود پی‌برند و به‌مسئولیت و ارزش خود آگاهی یابند ، دیگر به‌این عذاب تن نخواهند داد که کسی دیگر بخواهد اراده‌اش را بر آنان تحمیل کند ، و ادعا کند که حق دارد برگردار و پندارشان نظارت داشته باشد . چرا که چنین سرنوشتی برای آدمیان ، سرنوشتی ظالمانه خواهد بود . یعنی دارا بودن این غریزه که آنان را به‌جای گردآوری قدرت واحدشان برای ادامه‌ی مبارزه علیه طبیعت ، مبارزه برای سازگار ساختن طبیعت با نیازهای انسان ، به بلعیدن یکدیگر وامی‌دارد . به‌راستی ، هرگاه مردمی خود را قدرتمند و مستحکم می‌یابند ، به‌چیزی نمی‌اندیشند مگر حمله به همسایگان‌شان ، و اسیر کردن و ستم روا داشتن بر آنان . زیرا روشن است که هر فاتحی ، آرزوی انهدام مغلوبان را دارد . اما کسانی که بنا به طبیعت خود ریاکار و نادرستند ، آشکارا نمی‌گویند: "می‌خواهم فتح کنم تا به‌انهدام بپردازم" ، بلکه می‌گویند: "می‌خواهم فتح کنم تا تمدن بخشم" . و بقیه‌ی نوع بشر ، که به فاتح حسادت می‌ورزند ، اما در انتظار نوبت خویشند تا همان کنند ، تظاهر می‌کنند که گفته‌ی او را باور کرده‌اند و مراتب تمجید و ستایش خود را ابراز می‌دارند .

چنین است که تمدن بجای‌گسترش و پیشرفت بیشتر ، درجا زده است . چنین است که نژادهایی از مردمان نجیب و هوشمند نابود شده‌اند و یا درحال نابودی‌اند . الکل و افیونی که اربابان تمدن بخش‌شان به‌فراوانی میان آنان توزیع کردند ، اثر ویرانگر خود را برجای گذاشته‌است . سپس یک روز شایعه‌ای جرقه می‌زند: دانشجویی فرماندار انگلیسی "هند غربی" را کشته‌است ، یا ایتالیائی‌ها در "دوگالی" شکست خورده‌اند ، یا "بوکسرها" میسیونرهای اروپائی را بیرون ریخته‌اند - و اروپای وحشت زده‌ی کهنسال ، بربرها و اقوام نامتمدن را مورد حمله قرار می‌دهد ،

و جنگ صلیبی دیگری علیه این خلقهای مفلوک برافروخته می‌افتد.

لیکن این هم واقعیت دارد که مردم اروپا نیز خود ستمگرانی داشته‌اند و برای رهایی خود به پیکارهای خونین دست زده‌اند. آنان پیکره‌ها و یادبودهایی مرمین به افتخار منجیان و قهرمانان خود برمی‌افرازند، و پرستش آنانی را که در راه میهن به خاک افتادند، تا حد مذهب ملی بالا می‌برند. اگر جراثش را دارید به ایتالیاها بگوئید که اتریشی‌ها برای تمدن کردن ما آمده بودند - همان ستونهای مرمین، فریاد اعتراض برخواهند داشت. بله، این هم درست است که ما پا از خاک خود برون نهادیم تا به آن سوی دریاها تمدن ببریم، و حالا خوب می‌دانید که آن خلق‌ها چقدر دوستان دارند و بخاطر بخت نیکویشان صبح تا شب شکر خدا را بجای می‌آورند (!) اما مثلی است معروف که می‌گوید: "نوش تو، نبش ما است". برعکس، حقیقت این است که همه‌ی آدمیان، به یکسان، حرص سیری‌ناپذیری دارند که پوست از سر هم‌نوعان خود برگینند و آنچه را که آنها با تحمل محرومیت‌های بسیار برای روز مبادا کنار گذاشته‌اند چپاول کنند. جنگ‌ها به دلایل تجاری بپا می‌شوند و نه بخاطر تمدن؛ چه کسی می‌داند که انگلیسی‌ها، چون چینی‌ها نمی‌خواستند کاری به کار تائمین افیون آنها داشته باشند، چند شهر چینی را بمباران کردند؟ کاری که درست عکس تمدن بود! و روسها و ژاپنیها بر سر روابط بازرگانی با کره و منچوری بود که یکدیگر را تکه‌پاره کردند. دارائی ضعیفان به تاراج می‌رود و آنان از هر آنچه دارند ندارند محروم می‌شوند، اما این هم برای مردم کاملاً "متمدن امروز کافی نیست. رومیها ابتدا به این راضی بودند که مخالفان مفلوب خود را به ارابه‌های پیروزمندان ببندند - بعدها، سرزمین تسخیر شده را نیز به ولایت‌های روم افزودند. اما حالا فاتحان میل دارند همه‌ی ساکنان مستعمره‌ها از عرصه‌ی هستی ناپدید شوند تا برای تازه واردها جا باز شود.

و آنگاه که صدای مردی صادق به اعتراض علیه این بی‌عدالتی‌ها و زشتکاریها، که اخلاق اجتماعی و تمدنی سالم سعی در ممانعت از انجام‌شان خواهد داشت، بلند شود، مردم به ریشش می‌خندند - چراکه عقل در سر دارد و با ظرافتهای ماکیا ولی‌گونه‌ی حاکم برحیات سیاسی ناآشنا است. ما ایتالیاها "گاریالدی" (۶) را می‌پرستیم، از بدو تولد به ما می‌آموزند که او را بستائیم، و "کاردوچی" (۷) با افسانه‌هایی که درباره‌ی گاریالدی نوشته، دیگ غیرت‌مان را به جوش می‌آورد. اگر کسی از نوجوانان ایتالیا بی‌پرسد که بیشتر می‌خواهند شبیه که باشند، اکثریت قریب به اتفاق آنها به یقین به این قهرمان موبور رأی خواهند داد. به یاد می‌آورم که در یکی از تظاهرات ویژه‌ی یادبود استقلال، دوستی به من گفت: "چگونه است که همه فریاد می‌زنند زنده باد گاریالدی و هیچکس فریاد بر نمی‌دارد زنده باد شاه؟" من نتوانستم توضیحی به او بدهم. کوتاه سخن، همه در ایتالیا، از سرخ‌ها گرفته تا سبزها و زردها، "گاریالدی" را بت خود می‌دانند، اما هیچکس به درستی آرمانهای والای او را درک نمی‌کند. هنگامی که نیروی دریائی ایتالیا به "گرت" فرستاده شد تا پرچم یونان را که شورشیان برافراشته بودند پائین

بکشد و پرچم ترکیه را برافرازد، هیچکس اعتراض نکرد. درست است؛ گناه مردم "کاندیا" بود که می‌خواستند موازنه‌ی اروپا را برهم بزنند. و حتی یک تن از ایتالیائی‌هایی که شاید همان روزهم منجی‌ی قهرمان سیسیل را می‌ستود، مکثی نکرد تا بیاندیشد که اگر گاریبالدی امروز زنده بود، از بسیج تمام نیروهای اروپائی برای کمک کردن به‌مردمی که برای کسب آزادی‌شان می‌جنگند شانه خالی نمی‌کرد. و بعد، اگر کسی پیدا شود و ما ایتالیائی‌ها را به "اعتیاد به زبان‌بازی" متهم کند، از هیچ‌گونه اعتراضی کوتاهی نمی‌کنیم!

این تضاد تاکی خواهد پائید؟ "کاردوچی" از خود می‌پرسید: "چه هنگام کار با لذت و بهره‌ی همراه خواهد بود؟ چه هنگام عشق با امنیت همراه خواهد شد؟" و ما هنوز در انتظار پاسخیم، و چه کسی قادر به پاسخگوئی خواهد بود؟ بسیاری می‌گویند که نوع بشر، اکنون به‌تمامی آزادی و تمدنی که لیاقتش را دارد دست یافته است و فقط باید از ثمرات مبارزه‌هایش لذت ببرد. برعکس، من عقیده دارم که بسیاری کارها مانده است که باید انجام داد. انسان چیزی جز پوسته‌ای از تمدن را در اختیار ندارد - کافی است خراشی بر آن وارد کنی تا پوست گرگ آشکار شود. غریزه‌ها رام شده‌اند، اما ازمیان نرفته‌اند، و هنوز حق قدرت تنها حقی است که به رسمیت شناخته می‌شود. انقلاب فراسه بسیاری امتیازها را ازمیان برد، و بسیاری از ستمبران را به‌پاخیزاند، اما فقط طبقه‌ای را به‌جای طبقه‌ی دیگر به‌قدرت رساند. با این همه، یک درس بزرگ به ما آموخت: امتیازها و اختلاف‌های اجتماعی، که محصول جامعه‌اند و نه طبیعت، غلبه‌پذیرند. بشریت نیازمند حمام خون دیگری است تا بسیاری از این بی‌عدالتی‌ها را ازمیان بردارد - و آنگاه دیگر بسیار دیر خواهد بود که حاکمان تاء‌سف بخورند که چرا اقوام (تحت حکومت‌شان) را در چنین وضع حیوانی و جهالتی نگهداشتند.

مقاله‌ی بالا، به شکل دستنویس، احتمالاً "درسال ۱۹۱۱ یعنی هنگامی که گرامشی سال آخر دبیرستان را در "کالیاری" (جزیره ساردینیا) می‌گذراند نوشته شده است.

چهارده ژوئیه

این هم نوعی قضاوت مغرضانه . می‌گویند : " درپاریس یا در سراسر فرانسه‌ی پیش از انقلاب ، جمهوریخواه وجود نداشت ". باید بگویند : انقلابیون فرانسوی تشکیل جمهوری را هدف آنی خود قرار نداده بودند . هدف آنها دورتر و کلی‌تر ، و اساساً " هدفی بین‌المللی بود . انقلاب آنها اقتصادی بود – مانند انقلابی که ما در تدارک آن هستیم – و نه سیاسی . می‌خواستند بورژوازی امر تولید را در دست بگیرد و از تولیدکنندگان آن زمان خواستند که آینده‌ی آنان و زندگی‌شان را با دستهای خود بوجود آورند . زمین به دهقانانی داده شود که آن را می‌کارند ، و نه به اربابان فئودالی که زمین را برای تعقیب خرگوش صحرائی و دختران زیبا می‌خواستند . صنعت به دست صنعتگران داده شود ، و نه به روحانیون و اشرافی که آن را زیر بار سنگین برجسبها و اتیکت‌ها می‌بردند و سهم خود را می‌خواستند – آن هم چه سهمی ! – و با مالیاتهای سنگین و تعدادی وظایف داخلی و غیره ، مانع جریان عادی روند تولید می‌شدند . بعد ، رژیم سلطنتی تصمیم گرفت اختیار امور را در دست بگیرد ، با تمام قدرت کوشید "وضع موجود" را به همان صورت حفظ کند ، و جارو شد و پی‌کارش رفت . همه جمهوریخواه شدند ، زیرا همه بالقوه جمهوریخواه بودند ، حنا اگر عضو حزب جمهوریخواه نبودند و هرروز در چهار جهت باد فریاد نمی‌زدند که خواسته‌شان "جمهوری" است . بنابراین ، پاریس جمهوریخواه ، پاریسی که باستیل را درهم شکند و یا گاردهای مزدور سوئیسی را به‌زیر تیغ بکشد ، معجزه نبود . هنگامی که هدفی دور دست و کلی برای خود معین می‌کنیم که باید فکر و ذکر یک طبقه از اجتماع را تسخیر و تحریک کند ، اگر پیش از رسیدن به هدف غائی ، شیوه‌ی کار و دامنه‌ی کاملی از نظام‌های تشکیلاتی پیاده شود معجزه نیست ، حال آنکه اگر بخواهیم بر اساس گفته‌های پاره‌ای از اشخاص قضاوت کنیم ، باید انتظار داشته باشیم که هر یک از این نتیجه‌ها ، اقدام ویژه و جداگانه‌ی لازم داشته باشد و هر روز هم بر سر مسائل مربوطه بحث و جدل براه افتد .

پس بیائید ۱۴ ژوئیه و پاریس پس از سقوط باستیل را بخاطر آوریم . این هردو به ما قدرت می‌بخشند و درسها می‌آموزند .

بدون امضاء . " آوانتی " چاپ تورین ۱۵ ژوئیه‌ی

۱۹۱۶ ، تحت عنوان " کلی‌ی sotto la mole "

(۳۲ سطر از این نوشته سانسور شده بود)

بی تفاوتی

بی تفاوتی در واقع انگیزه‌ی اصلی و عمده‌ی تاریخ است. اما به مفهوم منفی‌اش. هرآنچه رخ می‌دهد، خواه بلائی باشد که همه را اندوهگین کند، و خواه احتمالاً "حادثه‌ی خوبی باشد که با رشادت همگانی به انجام برسد، آنقدرها که ناشی از بی تفاوتی و غیبت اکثریت مردم (از صحنه) است، ناشی از ابتکار چند آدم فعال نیست. هرآنچه رخ می‌دهد، آنقدرها که به دلیل شانه‌خالی کردن توده‌ی شهروندان از زیر بار مسئولیت‌هایشان و "هرچه پیش‌آید خوش‌آید" گفتن‌شان است، به این دلیل نیست که تنی‌چندبه انجام آن تمایل دارند. توده‌ی بی تفاوتها اجازه می‌دهد گروه‌هایی بسته شود که هنگامی که باید آنها را گشود تنها به وسیله‌ی شمشیر می‌توان از هم‌دریدشان، و اجازه می‌دهد مردانی به قدرت برسند که پس از مدتی تنها بوسیله‌ی شورش می‌توان سرنگوشان کرد. تقدیر شومی که به نظر می‌رسد بر تاریخ حاکم است، دقیقاً "نمود موهوم این بی تفاوتی و این غیبت است. رویدادها در خارج از صحنه، و درسایه، پخته و پرداخته می‌شوند، دست‌هایی، بی‌آنکه کسی مانع‌شان شود، تار و پود حیات اجتماعی را می‌بافند - و توده‌ها هیچ نمی‌دانند. مقدرات یک عصر، به سود تنگ‌نظریها و مقاصد آن‌ی گروه‌های کوچکی از فعالان جامعه دستکاری می‌شود - و توده‌ی شهروندان هیچ نمی‌دانند. اما سرانجام، رویدادهایی که پخته و پرداخته شده‌اند، آشکار می‌شوند، تار و پودی که در سایه بافته شده بود کامل می‌شود، و سپس به نظر می‌رسد که بلا و مصیبت و فاجعه، همه‌چیز و همه‌کس را زیر پا له می‌کند. به نظر می‌آید که تاریخ، پدیده‌ای کاملاً "طبیعی یا انفجار و زمین لرزه‌ای بیش نیست، و ماهمه قربانیان آن هستیم - چه آنها که می‌خواستند آن اتفاق بیافتد و چه آنها که نمی‌خواستند، چه کسانی که می‌دانستند آن اتفاق رخ خواهد داد و چه کسانی که نمی‌دانستند، چه آنان که فعال بودند و چه آنان که بی تفاوت ماندند. و سپس همین بی تفاوتها هستند که خشم می‌گیرند، می‌خواهند خود را از نتایج آن اتفاق مصون بدارند، میل دارند اعلام کنند که نمی‌خواستند چنین شود، و به این دلیل هیچ مسئولیتی را برعهده نمی‌گیرند. و درحالیکه برخی ناله‌های سوزناک سر می‌دهند و برخی دیگر زوزه‌های وقیحانه می‌کشند، عده‌ای معدود (اگر وجود داشته باشند) می‌پرسند که اگر من وظیفه‌ام را انجام

داده بودم ، اگر کوشیده بودم صدایم را به گوش دیگران برسانم و اراده‌ام را تحمیل کنم ، آیا آنچه روی داد ، اتفاق می‌افتاد؟ اما عده‌ی کمی هم (اگر وجود داشته باشند) بی‌تفاوتی خود را گناه می‌شمارند - و نیز این را که در قبال گروه‌های سیاسی و اقتصادی‌ای که یا برای جلوگیری از پیش‌آمدن بلائی خاص و یا برای انجام نیکی‌ی خاصی مبارزه می‌کردند ، بدبین بوده‌اند و از آنها حمایت اخلاقی و مادی نکرده‌اند ، گناه بحساب می‌آورند . در عوض ، چنین کسانی ترجیح می‌دهند از عیب و کمبود آرمانها ، شکست قطعی برنامه‌ها ، و سایر نکته‌های مشابه باریکتر از مو سخن بگویند . آنها بی‌تفاوتی و بدبینی خود را ادامه می‌دهند . فردا هم شانه خالی کردن از زیر بار هرگونه مسئولیت مستقیم یا غیر مستقیم را از سر خواهند گرفت . این بدان مفهوم نیست که آنها پندار روشنی از اوضاع ندارند و قادر نیستند راه‌حلهای خوبی برای مبرم‌ترین مسائل جاری و نیز مسائل دیگری که همانقدر مبرم‌اند اما نیازمند زمان یا تدارکات هستند ، در ذهن خود بپرورند .

با این وجود ، این راه حلها بی‌نتیجه‌اند . انگیزه‌ی مشارکت آنها در زندگی جمعی ، نوعی جرقه‌ی احساس اخلاقی نیست ، بلکه صرفاً " پی‌آمد کنجاوی روشنفکرانه است . به یقین ، این راه‌حلها زاییده‌ی آن حس دقیق مسئولیت تاریخی‌ای نیستند که آدمی را به اتخاذ نقشی فعال در زندگی تشویق می‌کند و جایی برای " ندانم‌گرایی " (آگنوستیسیسم) یا هرگونه بی‌تفاوتی باقی نمی‌گذارد . از این رو ، این احساس و آگاهی باید در درون ما آنقدر تکرار شود تا دیگر به دست فراموشی سپرده نشود - ما باید با این آه و ناله‌های بی‌نتیجه‌ی " جاودانه بیگناهان " کنار آمده باشیم . همه باید در قبال شیوه‌ی عملی که برای انجام وظیفه‌ای که زندگی برعهده‌شان گذاشته و هرروز هم برعهده‌شان می‌گذارد ، درپیش گرفته‌اند ، حساب پس بدهند . باید در قبال آنچه انجام داده‌اند ، و به‌ویژه آنچه انجام نداده‌اند حساب پس بدهند . جالا درست زمان آن است که کند و زنجیر اجتماع تنها برگردی چند تن سنگینی نکند ، حالا زمانی است که باید رویدادها را نتیجه‌ی کار هوشمندانه‌ی انسان شمرد و نه محصول بخت و تقدیر . و بنابراین زمان آن است که از شر اشخاص بی‌تفاوت و بدبین‌ها و شکاکان خلاص شویم ، و نیز از شر کسانی باید خلاص شویم که حاصل فعالیت عده‌ی قلبی را به جیب می‌زنند ، اما از قبول مسئولیت بلاای عظیمی که به دلیل غیبت آنها (از صحنه‌ی مبارزه) پیش می‌آید و بر سر مردم نازل می‌شود شانه خالی می‌کنند .

بدون امضاء ، "آوانتی" چاپ تورین ۲۶ اوت

۱۹۱۶

Sotto la Mole تحت عنوان گلی

تاریخ مبارزات کارگران نساجی رابه یادآوریم

ماتسونیس، پوما، هوفمن، لویمن، ویلد، (۸) و... این نامها یکبار دیگر توجه ما را به خود جلب می‌کنند. ده سال گذشت. سازمانهای کارگری نیرومندتر شده‌اند، و آگاهی طبقاتی، پرولتاریا را دگرگون ساخته است. کارگران دیگر ذرات ناچیز غبار آشفته بازار جامعه‌ی سرمایه‌داری نیستند، سربازان جنگاور آرمان و جهادی هستند که می‌رود تا سرزمین موعود را فتح کند. آنان می‌دانند چه می‌خواهند، صفوفشان را فشرده‌تر کرده‌اند و قویا "خواستار آنند که ارزششان به رسمیت شناخته شود. آنان اخیرا" با نظم و ترتیبی عالی، مجهز و مصمم دست به‌یورش زده‌اند تا بر هر مقاومتی فائق آیند، و تصمیم دارند خواسته‌شان رابه کرسی بنشانند. آنان اکنون به‌جای درد و رنج، آگاهی‌ی روشنی از حقوق‌شان دارند، و حقارت و تسلیم مدتی‌پیش‌شان به‌تمایلی برای پیکار بدل شده است. اعتصاب کارگران نساجی، هم تجلی و هم نء‌یید این نکته است. ده سال کار، این نتیجه‌ها را به‌بار آورده‌است. آری، نامهای ماتسونیس، پوما، هوفمن، لویمن و ویلد، بار دیگر توجه‌مان را جلب کرده، اما مفهوم‌شان چه تغییری کرده است! حتی آگاهی‌ی آقایان روء‌سا نیز دگرگون شده است. بخش اعظم کاخ قرون وسطائی بر اثر ضربه‌های مداوم سازمان کارگران فرو ریخته است، خندقش پر شده، و تخت ارباب فنودال متروک مانده تا در زباله‌دانی بپوسد، و حالا دو نیرو هستند که رویاروی یکدیگر ایستاده‌اند: سرمایه و کار. اما حالا کار همانقدر شرافت دارد که سرمایه، و حتا بیش از این، دیگر در برابر آن حقیر نیست. حالا کار همسنگ سرمایه است و دیگر در سیمایش آثار بردگی دیده نمی‌شود، زیرا اکنون قدرت‌ش را دارد تا لاشخورهایی را که پاره‌های تنش را می‌کنند، خون سرخش را می‌مکیدند و نیروی حیاتی‌اش را به‌تحلیل می‌بردند، از رو ببرد. ۱۹۰۶، سالی بود که شورش کارگران نساجی شروع شد. این بار نیز خون، سیمان ساختمانی شد که سر برآسمان می‌کشید. اعتصاب عمومی، گواه ملموسی براین حقیقت بود که هر بخش از نیروی کار، برای پیروزی، به همبستگی کل طبقه‌ی کارگر متکی است. بیائید واقعیت‌ها را رو کنیم. بیائید از این واقعیت‌ها برای استحکام بخشیدن به آگاهی‌مان سود ببریم. بیائید روح‌مان را در رود سنتهای خودمان و تاریخ خودمان غسل دهیم.

در ۱۹۰۶، سازمان کارگران هنوز در مرحله‌ی وخیمی از تکامل خود بود؛ آقایان رؤء سا آن را به رسمیت نمی‌شناختند. درحالیکه (سازمان کارگران) در گیرودار تولد بود، رؤء سا با نپذیرفتن هرگونه مقامی برای آن، قصد کشتنش را داشتند، می‌خواستند میراث اختیارات و امتیازات خود را دست نخورده نگهدارند. می‌دانستند که شالوده‌های این میراث، شکننده است، آگاه بودند که کوچک‌ترین تکیه بنا اگر جدا شود و به ورطه‌ی فراموشی بیافتد، تکه‌های دیگری را نیز در پی خواهد برد تا اینکه تمامی رونما (فاساد) فزو بریزد. به این دلیل، آنها در مقاومت‌شان سرسختی به خرج می‌دادند. در هفته‌ی اول ژانویه ۱۹۰۶، در بخش نساجی کارخانه‌ی "هوفمن" اعتصاب شد. کمیته‌ی کارگران به رهبری رفیق فرانچسکو باربریس Francesco Barberis خود را به مدیران معرفی کرد. آنها باربریس را به حضور نپذیرفتند، اصرار داشتند که کارگران به سر کارهایشان برگردند. و بیش از این، حق بازپذیری یا نپذیرفتن کارگران را برای خود محفوظ داشتند. اعتصاب درهم شکست.

هنگامی که یک زن کارگر در کارگاه نساجی "دروئنت" (Druent) خواست به سر کار خود برگردد (او همسر رفیق "پیترویتتی" Pietro Vietti بود) مدیر جواب داد: "تو استحقاق بازگشت به کار را داری، اما من این اجازه را نخواهم داد. و اگر شوهر سوسیالیست تو و یا حنا پلیس هم به اینجا بیاید، همین را خواهم گفت. تو آن تمکین و احترامی را که یک کارگر مستحق بازگشت به کار باید نسبت به رئیسش داشته باشد نداری." در اوایل ماه مارس به زنانی که روی ماشینهای ریسندگی کارگاه نساجی "پوما" کار می‌کردند، گفته شد که از آن پس هر نفر باید با ۵۰ ماشین کار کند. کارگران اعتراض برحق خود را ابراز کردند. "پوما" با اخراج همه‌ی زنانی که حاضر نبودند با بیش از ۲۵ ماشین کارکنند، سرمشق (دیگران) شد.

در این میان، کارگران می‌کوشیدند. تشکل‌شان را استحکام بخشند تا بتوانند جواب‌دندان‌شکنی به تحریکات رؤء سا بدهند. کار تبلیغات (پروپاگاندا) از طریق روزنامه‌ها و صف‌آراییها شدت یافت. لوتیجی مای ناردی (Luigi Mainardi) دبیر حوزه‌ی "کنفدراسیون ملی کارگران نساجی" بیست و هشتم مارس در تورین، درباره‌ی این موضوع خاص سخنرانی کرد که: "صنعت نساجی باید سازماندهی شود". (منظور این است که اتحادیه‌ها پا بگیرند و کارگران را جذب خودکنند - م. ۰) رؤء سا بلافاصله واکنش نشان دادند. طی دوهفته‌ی اول آوریل، کارخانه‌داران نساجی در تورین و حومه - ویلد، ماتسونیس، لومین، هوفمن - همه‌ی کارگران عضو کمیته‌ی اعتصاب را اخراج کردند. صنعت نساجی با سرعت شگفت‌انگیزی گسترش می‌یافت. کارخانه‌های جدیدی همچون قارچ از زمین سبز می‌شدند و کارخانه‌های موجود، تولیدشان را دوبرابر و سه‌برابر می‌کردند. و در سیر این رشد شکوفان، سرمایه‌داران منافع خود را پشت حصارهای ضخیمی از سیم خاردار محافظت می‌کردند. شرایط زندگی کارگران مزدبگیر، واقعا "به‌وخامت کشیده شد: مزدشان، رفتار با آنها، ساعات کار زیاد، مدیران، و زندانبانان و نوکرانی در لباس سرکارگرها... هرخطای ناچیزی، جریمه‌ای به‌عنوان مجازات در پی داشت. و هر زن کارگری که اعتراض می‌کرد، یا به خود جرات می‌داد که

غروландی بکند - درجا اخراج می‌شد. کارخانه‌ی ماتسونیس در میان زنان کارگر به داشتن ظالمانه‌ترین رفتارها و وحشیانه‌ترین تلافی‌جوییها معروف بود. اعتصاب کارگران مزدبگیر در ۱۹۰۴ فشار استثمار مفتضحانه و بیش از حدی را که وی در کارگاه‌هایش بر زنان وارد می‌آورد علنی ساخت. آمارى که در آن سال منتشر شد، لرزه بر اندام هرکسى می‌اندازد. مزدها به ندرت بیشتر از ۱/۲۰ در روز بود، و حتا این مبلغ ناچیز هم پی‌درپی با جریمه‌ها و مالیاتها و اخراجهای اجباری پس‌گرفته می‌شد. سالنامه‌ی آمارى وزارت بهداشتی، ارقام زیر را در مورد مرگ و میر در اثر سل ریوی انتشار داد:

(در هر ۱۰۰۰ مورد مرگ)

سال	زنان طبقه متوسط	زنان کلاهدوز و خیاط	زنان نخ‌ریس و بافنده
۱۸۹۹	۵۲/۲۷	۳۹۰/۹۵	۳۴۲/۰۷
۱۹۰۰	۴۷/۶۲	۲۴۶/۴۵	۴۱۰/۲۶
۱۹۰۱	۳۵/۰۹	۲۶۶/۳۶	۲۵۰/۷۲
۱۹۰۲	۵۲/۱۷	۳۰۴/۷۶	۳۵۷/۱۰
۱۹۰۳	۵۰/۹۱	۲۵۳/۹۷	۴۸۴/۸۵

به عبارت دیگر، در سال ۱۹۰۳ از هر ۱۰۰۰ زنی که در اثر سل ریوی درگذشتند، ۴۸۴ نفر یا تقریباً "نیمی از کل آنها کارگران نساجی بودند. تکامل کاپیتالیستی صنعت نساجی نیازمند کشتار دهشتناک پرولتاریا بود.

کارخانه‌ی "پوما" با "ماتسونیس" رقابت می‌کرد. واژه‌ی Fabricôn، مترادف "کار اجباری تنبیهی" شده بود. در یک سرود سوسیالیستی به لجه‌های محلی، Fabricôn بارها و بارها در قسمت کر تکرار می‌شود (۹). این کلمه به شکل دردناک و همچون میخی برحافظه‌ی پرولتاریای تورین کوبیده شده بود.

حدود ۱۵ آوریل، کارخانه‌ی "ماتسونیس" ۲۵ تن از رفقا، و دقیقاً "زنانی را که چشمگیرترین فعالیتها را داشتند، با اختاری ۸ روزه و بدون هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای اخراج کرد. اتحادیه‌ی کارگران نساجی، اعلامیه‌ای به مطبوعات سوسیالیستی داد که هم فریاد درد بود و هم اعتراضی شدید و جدی. آژیناسیون تشدید شد. از سوئی، در همان سال ۱۹۰۶، کل پرولتاریای تورین در جوش و خروش بود: در نتیجه‌ی یک رشته آژیناسیون، جو قابل انفجاری به وجود آمده بود. کارگران صنعت فولاد اعتصاب کرده بودند، در انتخابات ارگانهای اجرائی، که پیش از آن هم روزنامه‌های بورژوازی بحثهای آتشینی در اطرافش به راه انداخته بودند، اقلیت سوسیالیست با ۱۰۰۰ رأی برنده شده بود، و تشییع جنازه‌ی پرشکوهی به افتخار قربانیان فاجعه‌ی معدن "کوری‌یر" در فرانسه برپا شده بود. در نتیجه‌ی این رویدادهای ضمنی، همراه با احساساتی که در اثر توالی‌ی این‌گونه اقدامات طبقاتی برانگیخته شده بود، آگاهی‌ی هرکارگری به "کل یکپارچه" ای جوش خورده بود و احساس همبستگی کاملاً "محسوس بود.

در ۲۲ آوریل، میتینگ عظیمی در دفاتر شاخه‌ی "بورگو وینوری"ی حزب سوسیالیست برپا شده بود تا درباره‌ی قربانیان اخراج (از کارخانه‌ها) و چگونگی سازماندهی بحث شود. نماینده‌ی اتحادیه‌ی کارگران نساجی اعلام کرد که این میتینگ برپا شده است "تا سازمان پرقدرت و مستحکمی متشکل از ۱۰۰۰ زن کارگر نساجی ایجاد شود که بتواند آنان را در نبردهای احتمالی آینده علیه تندروییهای رؤسای قدرتمند صنعت نساجی، قادر به ایستادگی سازد".

در روزهای نخست ماه مه، آرژانتاسیون به حد خطرناکی رسید. زنان، حتا کسانی که عضو اتحادیه نبودند، در عمده‌ی کارگاههای نساجی، در تقاضای خود مبنابر رفتار انسانی‌تر، متحد شده بودند. خواست اصلی آنها کاهش ساعات کار از ۱۱ به ۱۰ ساعت و بدون کاهش مزد بود. کارخانه‌داران زبان‌بازی و دروغگوئی پیشه کردند و مقامات (دولتی) پس از مداخله‌های مکرر نتوانستند آنها را همراه آورند. اعتصاب شروع شد؛ کارگران، کارگاهها را یکی پس از دیگری خالی کردند و تولید منوقف شد. توده‌های کارگر در دفاتر "اتاق کار" جمع شدند. در صنعت نساجی، اعتصاب عمومی اعلام شد و بلافاصله آغاز به‌گسترش کرد؛ این اعتصاب در واقع انفجار خود به‌خودی‌ی خشم زنان کارگر بود که اکثرشان عضو اتحادیه نبودند و نمی‌شد از بروز آن جلوگیری کرد. بیانیه‌ای که از سوی "اتاق کار" صادر شد با این کلمات خاتمه می‌یافت. "باشد که این زنان کارگر، سرسخنی وایمان کسانی را که می‌دانند حق به‌جانب آنهاست در مبارزه‌شان بکار گیرند، باشد که آنها نهایت اشتیاق روحی‌شان و تیش قلب مادر یا همسری را که می‌خواهد یک‌بار برای همیشه تکلیف این کارگشده را معلوم کند در مبارزه‌شان بکار برند. همه‌ی پرولتاریای تورین پشت سر آنها و آماده‌ی یاری رساندن به آنها هستند".

روزیکنشبه ششم‌ماه‌مه، اعتصابگران در صفی طولانی از "کورسوسیاردی" (Corso Sicardi) تا فراز تپه‌ی "کاوورنو" (Cavoreto) راهپیمائی کردند. "آلاسیا" (Alassia)، "کاسته‌لانو" (Castellano) و "باربریس" در میتینگ سخنرانی کردند. روز دوشنبه، اعتصاب به کارگاههای صنایع دیگر، به‌ویژه کارگاههای ساختمانی، سرایت کرد. تظاهرکنندگان با پلاکاردهایشان در مسیر خود به سوی "کورسوسیاردی" شهر را طی کردند و در آنجا نخستین برخوردها با نیروهای نظم و قانون، که باتمام قوا مداخله کردند، در گرفت. سواره‌نظام حمله آورد و کوشید جمعیت را که دفاتر و خیابانهای اطراف "گازا - دل - پوپولو" (خانه خلق - Casa del Popolo) در "کورسوسیاردی" گردآمده بودند، متفرق کند. همان اتفاقیهای معمول رخ داد. حدود ساعت ۶/۵ بعدازظهر، هنگامی که دختران و پسران نازک‌تر از گل، از برابر سواره نظام می‌گریختند، درست در داخل دروازه‌ی اصلی (۱۰)، برخورد شدیدی روی داد. ابتدا سنگ‌ها به‌هوا خاستند. پلیسهایی که لباس شخصی به‌تن داشتند به‌پیشروی پرداختند و یکی‌شان باهفت‌تیری‌آماده‌ی شلیک به‌میان جمعیت رفت. نخستین گلوله‌ها شلیک شد و بعد دیگر گلوله بود که می‌بارید. جمعیت به‌داخل ساختمان پناه برد. هشت نفر مجروح شدند که وضع "جوانی کراوورو" (Giovanni Cravoro) از همه وخیم‌تر بود، زیرا قسمتی از جمجمه‌اش داغان شده بود، مغزش بیرون ریخته بود و خونریزی شدیدی داشت. آن هفت نفر دیگر وضع بهتری

داشتند و زخمهایی نه چندان جدی بر اثر اصابت گلوله و ضربات شمشیر (سواره نظام) و کارد و چاقو برداشته بودند. در اصلی با گلوله سوراخ سوراخ شده بود. به "اتاق کار" حمله شد و ۲۲ نفر بازداشت شدند. سپس ارتش ساختمان را اشغال کرد. عصر همان روز، نمایندگان از کمیته مرکزی "اتاق کار" و بسیاری از رفقای حوزه‌ی حزبی "دورا" (Dora) جلسه گذاشتند و رأی به اعلام اعتصاب عمومی دادند، و همانجا تصمیم گرفتند بیانیه‌ای صادر کنند. روز بعد، سه‌شنبه، اعتصاب صد درصد استحکام یافته بود.

به این صورت، مبارزه برای ۱۰ ساعت کار در روز، غسل خون یافت. روز دوشنبه، پس از این رویدادهای فجیع، کارخانه‌داران گردهم آمدند و به این قطعنامه رأی موافق دادند: "به دلیل ناآرامیهای مردم و بخاطر صلح و آرامش، کارخانه‌داران صنعت پارچه‌بافی به این وسیله ۱۰ ساعت کار در روز را تصویب می‌کنند. کارخانه‌ها از صبح فردا، سه‌شنبه، بازگشوده خواهند شد". اما اعتصاب عمومی به راه افتاده بود و کارگران نساجی به سرکارهایشان بازنگشتند. مذاکرات تمام روز سه‌شنبه طول کشید تا اینکه کارخانه‌داران، امتیازاتشان را به صورت عباراتی مشخص و صریح روشن ساختند. و دیر وقت، ساعت ۱۱/۵ شب بود که کارخانه‌داران اعلامیه‌ای خطاب به اتحادیه صادر کردند (به امضای پوما، ماتسونیس، ویلد، آنگ، باس) که کاهش ساعات کار روزانه به ۱۰ ساعت را نپذیرد و ضمانت می‌داد که این تصمیم سبب کاهش دستمزدها نخواهد شد. ظهر روز چهارشنبه، اعتصاب عمومی خاتمه یافت. صبح آن روز، راهپیمایی عظیمی با شرکت چهل هزار تن از کارگران در خیابانها بپا شده و در میدان "وینوریو" به پایان رسیده بود.

بدینسان، زنان کارگر موفق شدند به حقی از حقوقشان دست یابند. اما خون برسنگفرش دالان ورودی "خانه‌ی خلق" خشک شد، و آن دلالتان تیره روز، آن شغالهای دست‌آموز کارخانه‌داران، دیگر از بوی تندش هراسی نداشتند. بنابراین تصمیم گرفتند انتقام بگیرند. "پوما"ی کارخانه‌دار بدون اتلاف وقت، نشان داد که "ماء مور تحریک" مجربی است. بنا به گفته‌ی "پوما" عدم کاهش دستمزدها به زودتر ساعت کار مربوط می‌شد و نه به مزد روزانه. او به این ترتیب می‌کوشید بخشی از حاصل زحمات کارگران را بجاید؛ سعی او این بود که یک دهم همان مزد ناچیز آنها را نیز کاهش دهد. گستاخی "پوما" بی‌نظیر بود. عیبجویی‌ها و استدلالهای او، امروز هم‌گواهی است بر ناپایداری بی‌شرمانه‌ی وی به اصول اخلاقی. اما "نیروی کار" پوما دگرگون شده بود، تجربه‌ی اعتصاب که ابتدا بخشی از کارخانه و سپس تمامی تولید را متوقف کرد، اثراتش را بجای گذاشته و احساس همبستگی طبقاتی را تقویت کرده بود. چنین شد که ۲۰۰ کارگر او دوباره کار را تعطیل کردند و تا کسب پیروزی قاطع نهائی به سرکار برگشتند. سایر کارخانه‌داران برای پرهیز از دردسر، مجبور شدند همین روبه را پیش بگیرند. به‌رغم مداخله‌ی کشیش‌ها، که اعتصاب شکنها را سازمان دادند و برای تغییر افکار عمومی به سود کارخانه‌داران بیچاره! از تبلیغات لجن‌آلوده‌ی خود استفاده کردند، اعتصاب ۵۶ روز تمام، استوار و پایدار ادامه یافت. اعتصابگران می‌توانستند روی همبستگی تمام رفقای خود حساب کنند. مبلغ چهل هزار لیره به صورت اعانه توزیع شد و شبح اعتصاب عمومی بار دیگر از خلال

ابرها پدیدار شد. در ۱۸ ژوئیه، مزدبگیران جناب "آنسلمویوما"ی مجلس‌نشین پپس از دو ماه اعتصاب و تحقق‌همی خواسته‌هایشان به سرکار برگشتند. در نتیجه‌ی این مبارزات، که فشرده‌ای از آن نقل شد، کارگران نساجی، سازمان مستحکم طبقاتی خود را آفریدند. حالا باردیگر آنها رویاروی روئے سا ایستاده‌اند. و نایقین داریم که این بار نیز پوزه‌ی روئے سا را به خاک خواهند مالید.

امضاء: ۶. گ.

"ایل گریو دل پوپولو" (فریادخلق)

۹ دسامبر ۱۹۱۶

ملاحظات در باب انقلاب روسیه

چرا انقلاب روسیه، یک انقلاب پرولتری است؟

با مطالعه روزنامه‌ها و خواندن اخباری که از دام سانسور گذشته و به چاپ رسیده‌اند، به دشواری می‌توان دلیل آن را درک کرد. می‌دانیم که انقلاب به دست پرولترها (کارگران و سربازان) انجام شده و می‌دانیم کمیته‌ای از نمایندگان کارگران وجود دارد که برانجام وظیفه‌ی ارگانهای اجرائی، که ابقاء شده‌اند تا به‌امور جاری رسیدگی کنند، نظارت می‌کند. ولی آیا کافی است که انقلابی به دست پرولترها به‌انجام برسد تا انقلاب پرولتری باشد؟ جنگ هم به‌وسیله‌ی پرولترها عملی می‌شود، ولی تنها به‌دلیل شرکت پرولترها در آن، رویدادی پرولتری نیست. برای اینکه جنگ پرولتری باشد، عوامل دیگری - عواملی روحی - نیز باید وجود داشته باشد. بیشتر، انقلاب مطرح است تا مسئله‌ی قدرت؛ باید مسئله‌ی اخلاق و گونه‌ای شیوه‌ی زندگی مطرح باشد. روزنامه‌های بورژوائی برجسته‌ی قدرت تأکید کرده‌اند. آنها به ما گفته‌اند که چگونه قدرت سلطنت استبدادی سرنگون شده و قدرت دیگری جای آنرا گرفته است، که هنوز به‌روشنی معلوم نیست چگونه حکومتی است اما آنها امیدوارند که قدرتی بورژوائی باشد. و بلافاصله مقایسه کرده‌اند: انقلاب روسیه و انقلاب فرانسه، و رویدادها را مشابه یکدیگر یافته‌اند. اما رویدادها تنها از نظر ظاهر شبیه هم‌اند، همانطور که عملی خشونت‌آمیز شبیه عمل خشونت‌آمیز دیگر و یک ویرانی شبیه ویرانی دیگر است.

ولی ما یقین داریم که انقلاب روسیه چیزی بیش از یک رویداد ساده‌ی پرولتری است، اقدامی پرولتری است که باید طبعاً "به رژیم سوسیالیستی بیانجامد. مقدار اندک اخبار واقعا "لموس و اساسی، گواه جامع و کاملی براین (نکته) را به دست نمی‌دهد. اما واقعیت‌هایی چند برای تأیید چنین نتیجه‌ای در دست است.

انقلاب روسیه از "ژاکوبینیسم" (۱۱) مبرا است. انقلاب، حکومت استبدادی را درهم شکست - اما لازم نبود اکثریت مردم را با استفاده از خشونت سرکوب کند. ژاکوبینیسم پدیده‌ای صرفاً "بورژوائی"، و مشخصه‌ی انقلاب بورژوائی فرانسه است. بورژوازی پس از به‌ثمر رساندن

انقلاب، برنامه‌ای در دست نداشت، انقلاب کرد تا به منافع طبقاتی‌اش کمک کند و این کار را با روحیه‌ی بسته‌ی پست معمول همه‌ی کسانی کرد که منافع خاص خود را پیش چشم دارند. خشونت انقلاب‌های بورژوائی، ویژگی دوگانه‌ای دارد: نظم کهن را نابود می‌کند و نظم نوین را بجای آن می‌نشانند. بورژوازی قدرت و اندیشه‌هایش را نه تنها برکاست حاکم قبلی، بلکه بر مردمی نیز که در آینده بر آنها حکومت خواهد کرد تحمیل می‌کند. یک رژیم سلطه‌گرا است که جایگزین رژیم سلطه‌گرای پیشین می‌شود.

انقلاب روسیه "سلطه‌گرایی" (Authoritarianism) را نابود کرده و رای‌ عمومی را جایگزین آن ساخته است و به زنان نیز حق رای داده. آزادی و قانون‌اساسی از طریق رای‌ آزاد همگانی را جایگزین سلطه‌گرایی کرده است. چرا انقلابیون روس، ژاکوبین نیستند؟ و به عبارت دیگر، چرا آنها نیز دیکتاتوری اقلیتی بیشرم و متهور را که برای تضمین پیروزی برنامه‌اش آماده‌ی انجام هرکاری است، جایگزین دیکتاتوری فردی نکرده‌اند؟ به این دلیل که آنها هدف‌هایی را پی‌می‌گیرند که به سود اکثریت عظیم مردم است. آنها یقین دارند که اگر از تمامی پرولتاریای روسیه پرسیده شود که چه می‌خواهند، پاسخی تردیدآمیز نخواهند شنید. همه‌ی آنها می‌دانند چه می‌خواهند، و خواست‌شان به محض اینکه امکان بیان در جو آزادی مطلق روحی را پیدا کند، بی‌آنکه رای‌گیری (به واسطه‌ی مداخله‌ی پلیس و با تهدید به اعدام و تبعید) به انحراف کشیده شود، تبدیل به تصمیم قطعی و بازگشت ناپذیری خواهد شد. حتا از نظر فرهنگی هم پرولتاریای صنعتی آماده‌ی دگرگونی است، و پرولتاریای کشاورزی نیز، که با اشکال سنتی "کمونیسم کمونی" (Communal Communism) آشناست، آماده‌ی تغییر به شکل نوینی از جامعه‌است. انقلابیون سوسیالیست نمی‌توانند ژاکوبین باشند؛ در حال حاضر کافی است در روسیه یقین حاصل شود که ارگان‌های بورژوائی ("دوما" (۲) و "زمیستوا"ها (۱۳)) به منظور اینکه پاسخ دوپهلوی از رای‌گیری عمومی بدست آورند و خشونت را به سود خود بکار گیرند، در دام ژاکوبینیسم نیافتاده‌اند.

* * *

روزنامه‌های بورژوائی، به رویداد شگفت‌انگیز دیگری هم اهمیت نداده‌اند. انقلابیون روسیه به جز زندانیان سیاسی، مجرمین عادی را نیز آزاد کرده‌اند. هنگامی که دریک زندان به مجرمین عادی گفته شد که آزادند، آنها جواب دادند که حق پذیرش این آزادی را ندارند زیرا باید مکافات گناهانشان را ببینند. آنها در "اودسا" Odessa در حیطه‌ی زندان جمع شدند و با رضایت خود سوگند یاد کردند که مردان درستکاری بشوند و تصمیم گرفتند از دسترنج خود نان بخورند. از دیدگاه سوسیالیستی، اهمیت این خبرها حتا از سرنگونی تزار و گراندوک‌ها نیز بیشتر است. تزار به وسیله‌ی انقلابیون بورژوا هم ممکن بود ساقط شود. اما از دید بورژواها، این محکومان هنوز دشمنان نظم آنها، دزدان ثروت‌شان، و مزاحم رفاه و آسایش‌شان می‌بودند. از دیدگاه ما، آزاد شدن آنها این اهمیت را دارد که انقلاب روسیه شیوه‌ی زندگی نوینی را آفریده است. نه تنها قدرتی را برجای قدرت دیگر نشانده، بلکه یک شیوه‌ی زندگی را جایگزین شیوه‌ی دیگر

کرده است. نظم اخلاقی نوینی آفریده و علاوه بر آزادی جسمانی فرد، آزادی فکر را برقرار کرده است. انقلابیون از اینکه مردانی را به جامعه برگردانند که عدالت بورژوازی، مهر نفرت انگیز "متجاوز سابق" را بر پیشانی شان کوبیده و در انواع گوناگون "تخلفات جنائی" طبقه بندی شان کرده بود، هراسی به دل راه ندادند. این اتفاق تنها در جو تلاطم اجتماعی و به هنگامی ممکن است بیافتد که تسبی و زندگی و روحیه حاکم تغییر کرده باشد. آزادی، آدمی را رها می سازد و افقهای اخلاقی را گسترش می دهد، بدترین مجرم رژیم استبدادی را به شهید "انگیزه خدمت" و به قهرمان "انگیزه صداقت" تبدیل می کند. در گزارشی چنین آمده که در یک زندان، این مجرم از قبول آزادی سرباز زدند. و خود ناظر و نگهبان برگماشتند. چرا قبلاً "چنین کاری نکرده بودند؟ به این دلیل که زندانشان در محاصره دیوارهای عظیم، و پنجره هایشان دارای میله های آهنین بود؟ مردانی که برای رها ساختن آنها رفتند بودند حتماً "چهره های متفاوت از چهره ی قضا دادگاه ها و زندانبان ها داشته اند، و این مجرمین عادی باید کلماتی متفاوت از آنچه بدان عادت داشتند شنیده باشند که آگاهی شان چنین دگرگون شده است، باید ناگهان بدانگونه آزاد شده باشند که بتوانند حبس (جدائی از جامعه) را به آزادی ترجیح دهند و داوطلبانه مکافات را بدخود تحمیل کنند. باید احساس کرده باشند که جهان تغییر کرده است، که آنها - پس مانده های جامعه - نیز حالا به حساب می آیند، که آنها - جدا شدگان از جامعه - نیز آزادی انتخاب دارند.

این سحرانگیزترین پدیده ای است که تاریخ بشر تاکنون به وجود آورده است. در نتیجه ی انقلاب روسیه، انسانی که مجرم عادی بود به انسانی بدل شده که "امانوئل کانت"، نظریه پرداز نظم مطلق اخلاقی، خواهانش بود، انسانی که می گوید: "بیکرانگی ملکوت بر فراز سرم، و فرمان ضمیر در درونم". این اخبار کوتاه، آزادی روح و استقرار آگاهی اخلاقی نوینی را بر ما آشکار می سازند. ظهور نظم نوینی است که بر تمامی آنچه استادانمان به ما آموخته اند منطبق است. و بار دیگر، از خاور زمین است که نور برمی تابد تا دنیای کهنسال غرب را روشنائی دهد - غربی که رویدادها گیج و منگش کرده اند، و با هیچ چیزی نمی تواند در برابر این رویدادها به مخالفت برخیزد مگر با ابتدالات و پرت و پلاهای احقانه ی نویسندگان فلم به مزدش.

۶. ایل

"ایل گریدو دل پوپولو"، ۲۹ آوریل ۱۹۱۷
این مقاله نخستین تفسیر گرامشی درباره ی
"انقلاب فوری" که استبداد تزاری را سرنگون
کرد، بود.

انقلابیون و انتخابات

انقلابیون آگاه، و آن کارگران و دهقانانی که می‌بینند اعضای مجلس نمایندگان از سوی عموم واهی دهندگان (یعنی: استثمارگران و استثمارشدگان) و در حوزه‌های محلی انتخاباتی (یعنی: صورتک دیکتاتوری بورژوازی) برگزیده می‌شوند، چه انتظاری از انتخابات دارند (۱۴)؟ آنها به‌یقین انتظار ندارند که یک باضافه‌نیمی از کرسیهای مجلس را بدست آورند، انتظار قوهی مقننه‌ای را هم ندارند که قوانین و لوایحی را به‌منظور کند ساختن لبه‌های نیز و نزدیک کردن دو طبقه‌ی متخاصم - استثمارگران و استثمارشدگان - را به‌تصویب برساند. برعکس، انتظار دارند تلاش انتخاباتی پرولتاریا بتواند نیروی قدرتمندی از مبارزان حزب سوسیالیست را به‌مجلس بفرستد، و انتظار دارند این گروه آنقدر بیشتر و برخاشگر باشد که مانع تشکیل یک دولت قوی و استوار از سوی هریک از "رهبران" بورژوا بشود. در چنین صورتی، بورژوازی مجبور خواهد شد زبان‌بازیهای دموکراتیک خود و رعایت قانون را کنار بگذارد و سپس پیام وسیع‌ترین و پائین‌ترین اقشار طبقه‌ی کارگر را علیه اولیگارش‌ی استثمارگران برانگیزد.

انقلابیون آگاه، کارگران و دهقانانی که پیشاپیش متقاعد شده‌اند که انقلاب کمونیستی تنها بوسیله‌ی دیکتاتوری پرولتاریا (متبلور در نظام شوراهای کارگران و دهقانان) به‌انجام خواهد رسید برای فرستادن شمار زیادی از نمایندگان سوسیالیست به‌مجلس مبارزه کرده‌اند، چرا که آنها به شیوه‌ی زیر استدلال کرده‌اند.

انقلاب کمونیستی با کودتا انجام شدنی نیست. حتماً اگر اقلیتی انقلابی بتواند قدرت را با اعمال خشونت بدست بگیرد، روز بعد با ضد کودتائی از سوی نیروهای مزدور سرمایه‌داری سرگون خواهد شد زیرا اکثریت خاموش اجازه خواهد داد تا بهترین افراد نیروهای انقلابی از دم تیغ بگذرند، اجازه خواهد داد تا همه‌ی اغراض شیطنانی و همه‌ی وحشیگریهایی که با زر و سیم و فساد سرمایه‌داری درهم آمیخته است، بر شورش حاکم شود. از این رو، پیشاهنگ پرولتری نیازمند سازماندهی این اکثریت مردم سست و کاهل، چه از نظر مادی و چه از نظر معنوی است. پیشاهنگ انقلابی نیارمند آنست که با استفاده از وسایل و سیستم‌های خود، آنچنان شرایط مادی

و معنوی را بوجود آورد که به طبقه‌ی دارا اجازه‌ی حکومت مسالمت‌آمیز بر توده‌های وسیع مردم را ندهد، شرایطی که طبقه‌ی دارا را مجبور کند به سبب ناسازگاری و سرسختی نمایندگان سوسیالیست، که تحت انضباط و نظارت حزبی قرار دارند، توده‌های وسیع مردم را کورکورانه مورد حمله قرار دهد و سپس آنان را مجبور به قیام مسلحانه سازد. امروز چنین هدفی را تنها از طریق فعالیت پارلمانی می‌توان پی‌گیری کرد - یعنی فعالیتی که مجلس را از حرکت باز دارد، صورتک دموکراتیک را از چهره‌های دو روی دیکتاتوری بورژوازی بردارد، و این چهره را با تمام زشتی کزیه و وحشت‌انگیزش عریان سازد.

انقلاب کمونیستی در ایتالیا بیش از آنکه به دلایل داخلی در روند تکامل دستگاه تولید ملی ضروری باشد، به دلایل جهانی ضرورت دارد. فرمیست‌ها (اصلاح‌طلبان) و تمامی‌ی‌دار و دسته‌ی اپورتونیست‌ها (فرصت‌طلبان) وقتی می‌گویند شرایط عینی انقلاب در ایتالیا وجود ندارد، حق دارند، آنها تاجایی حق دارند که مانند ناسیونالیست‌ها (ملی‌گرایان) می‌اندیشند و سخن می‌گویند، و ایتالیا را به مثابه‌ی تمامیتی مستقل از بقیه‌ی دنیا، و سرمایه‌داری ایتالیا را به منزله‌ی پدیده‌ای صرفاً "ایتالیائی" در نظر می‌گیرند. آنها انترناسیونالیسم را به مثابه‌ی واقعیتی زنده و در حال عمل در تاریخ سرمایه‌داری و نیز در تاریخ پرولتاریا نمی‌بینند.

اما اگر، برعکس، شرایط موجود در ایتالیا، در زمینه‌ی گسترده‌تر نظام جهانی، و به مثابه‌ی کارکردی از این نظام جهانی در نظر گرفته شود، دیدگاه تاریخی انسان تغییر می‌کند. هر سوسیالیست آگاه و هر کارگر و دهقانی که به رسالت انقلابی طبقه‌اش آگاهی داشته باشد، به نتیجه‌گیری عملی زیر خواهد رسید: ما باید آماده باشیم، و برای تسخیر قدرت اجتماعی مسلح باشیم. این واقعیت که روند انقلابی به سبب شرایط حاکم در درون نظام سرمایه‌داری جهانی به وجود آمده است، وظیفه‌ی پیشاهنگ انقلابی ایتالیا را پیچیده‌تر و دشوارتر می‌کند - اما این پیچیدگیها و دشواریها باید ما را طوری برانگیزند که آماده‌تر و مسلح‌تر بشویم نه اینکه اغفال‌مان کنند و شک و تردید را بر ما حاکم نمایند.

دقیق‌تر بگوئیم: انقلاب، توده‌های وسیع خلق ایتالیا را هنوز شکل نایافته و مبدل به ذرات کوچکی از رمه‌ی افرادی بی‌انضباط و بی‌فرهنگ، و فقط تابع انگیزه‌های شکمی خود و اوام بربر گونه‌شان می‌یابد. دقیقاً "به این دلیل است که انقلابیون آگاه، رقابت انتخاباتی را پذیرفته‌اند، آنها نیاز به ایجاد وحدت و شکل بنیادی در درون این توده‌ها را می‌بینند، نیاز به ادغام توده‌ها در فعالیت‌های حزب سوسیالیست را می‌بینند، و این نیاز را احساس می‌کنند که غریزه‌ها و احساسات این توده‌ها را باید با جهت‌گیری و سوسویی از آگاهی سیاسی تائمین کرد. اما به همین دلیل هم پیشاهنگ انقلابی نمی‌خواهد این توده‌ها اغفال شوند، نمی‌خواهد آنها اعتقاد یابند که از طریق عمل انتخاباتی و فرمیستی، می‌توان بر بحران کنونی فائق آمد. اختلاف میان طبقات، باید شدیدتر شود، بورژوازی باید نشان دهد که به هیچ رو قادر نیست پاسخگوی خواسته‌های توده‌ها باشد، و توده‌ها باید از طریق تجربه‌ی خودشان متقاعد شوند که دو راه حل روشن و وحشیانه در برابر دارند: یا از گرسنگی بمیرند و زیر پاشنه‌ی دیگری بردگی کنند که کارگر

و دهقان را مجبور می‌کند در برابر ماشینها یا در زمین شخم زده جان سپارد، و یا با کوششی قهرمانانه و مافوق نیروهای انسانی از سوی کارگران و دهقانان ایتالیائی، نظمی پرولتری بیافرینند تا طبقه‌ی دارا را نابود کنند و تمام منابع اتلاف، عدم تولید، بی‌انضباطی و بی‌نظمی را از میان بردارند.

تنها به‌این دلیل انقلابی است که پیشاهنگ آگاه پرولتاریای ایتالیا، وارد فهرستهای انتخاباتی شده و خود را در سیرک پارلمانی گنجانده است. (پیشاهنگ انقلابی) این کار را به سبب اوهام دموکراتیک یا ملاطفت رفرمیستی انجام نمی‌دهد، بلکه دقیقاً " برای ایجاد شرایط پیروزی پرولتاریا، و برای تضمین موفقیت کوششهای انقلابی در جهت استقرار دیکتاتوری پرولتاریا که در نظام سوراها (در خارج از پارلمان و علیه آن) مجسم می‌شود دست به‌این کار می‌زند.

بدون امضاء

" اوردینه نوووو " (نظم نوین)

۱۵ نوامبر ۱۹۱۹

سال اول، شماره‌ی ۲۶

تحت عنوان " هفته‌ای در سیاست ".

ابتدا: نوسازی حزب

حزب سوسیالیست، حزب کارگران و دهقانان تهیدست است. رسالت این حزب بدمنزله‌ی نیروی اجتماعی که می‌خواهد بنیاد دولت خود را پی‌ریزی کند و قدرت حکومت را برای‌کشاندن آن در جهت منافع پیروان خود تسخیر نماید، و به‌عنوان حزبی که در زمینه‌ی دموکراسی‌لیبرالی - زمینه‌ی رقابت سیاسی که تجسمی است از روند تکامل سرمایه‌داری - سربرآورده است، متشکل کردن کارگران و دهقانان تهیدست به‌شکل طبقه‌ی حاکم، و مطالعه و بهبود شرایطی است که به‌ظهور دموکراسی‌پرولتری مساعدت کند.

حزب سوسیالیست ایتالیا در انجام ساده‌ترین و ابتدائی‌ترین بخش وظیفه‌ی تاریخی‌اش موفقیت داشته است. توانسته است توده‌ها را تا قعر عمیق‌ترین سطوح آن به‌حرکت و فعالیت درآورد، توانسته است توجه زحمتکش را بر برنامه‌ای که برای انقلاب و ایجاد دولت کارگری دارد متمرکز سازد، توانسته است دستگاه دولتی‌ای را بنا کند که سهمیلیون نفر را دربرمی‌گیرد و اگر وحدت و استحکام یابد و در نهادهای دائمی انقلابی تحقق پیدا کند، می‌تواند به‌خوبی قدرت دولتی را در دست گیرد. اما (حزب سوسیالیست) تاکنون نتوانسته است در مورد جنبه‌ی اساسی‌ی وظیفه‌ی تاریخی‌اش کاری انجام دهد. نتوانسته است به‌دستگاهی که از طریق آژیتاسیون در میان توده‌ها موفق به بنا کردنش شده، شکل مستحکم و دائمی بدهد. پیشرفتی نداشته و به‌بحران بی‌نظمی و رخوت دامن زده است. دستگاه دولتی‌ی حزب سوسیالیست که برای تسخیر قدرت و هماهنگ ساختن نیروهای مبارز و مصمم به شرکت در مبارزه ساخته شده، دارد تکه تکه می‌شود و فرو می‌ریزد. هرروز شاهدیم که حزب در روند جنبش، هرچه بیشتر تماس خود را با توده‌های وسیع از دست می‌دهد. رویدادها پیش می‌آیند و حزب غایب است. کشور دچار تشنجات تب‌آلود است، نیروهای فرساینده‌ی دموکراسی‌بورژوائی رژیم سرمایه‌داری به‌کارهای کینه‌توزانه و بی‌رحمانه‌شان ادامه می‌دهند و با این همه حزب دخالت نمی‌کند، توده‌های وسیع کارگران و دهقانان را راهنمایی نمی‌کند، فعالیت و یا عدم فعالیت خود را توجیه نمی‌کند، برای تسکین ناشکیبائی‌ها، مقابله‌با تضعیف روحیه، فشرده‌تر کردن صفها و تقویت ساختار ارتشهای کارگری و

دهقانی، شعارهایی مطرح نمی‌سازد. این حزب که بزرگترین نیروهای تاریخی ملت ایتالیا شده بود به‌دام بحران کودکیهای سیاسی افتاده و امروز به شدیدترین ضعف اجتماعی ملت ایتالیا بدل شده است. پس جای شگفتی نیست که در چنین شرایط مساعدی، بذره‌های ازهم گسیختگی وحدت انقلابی - نیهیلیسم اپورتونیستی و رفرمیستی، و یاوه‌گوئیهای شبه انقلابی آنارشیستها، که دوجنبه از یک گرایش واحد خرده بورژوازی‌اند - با چنین سرعت گیح‌کننده‌ای هجوم آورده‌اند و گسترش می‌یابند.

هر روز شرایط ملی و جهانی برای انقلاب پرولتری، با وضوح بیشتر و دقیقتری نمایان و مستقر می‌شود. اما هم‌اکنون در لحظه‌ای که می‌توانست تعیین‌کننده باشد، ابزار متعالی انقلاب پرولتری در ایتالیا - حزب سوسیالیست - رو به تلاشی می‌رود. هدف حمله قرار می‌گیرد و گرفتار دسیسه‌های مؤذیان‌های سیاستمداران مجلس نشین و مقامات بالای اتحادیه‌های کارگری و کسانی می‌شود که مدعی "اقتدار نمایندگی" بی‌پایه و نامشخص هستند، این "اقتدار نمایندگی" برابهم، بر نبود هرگونه مداوم عمل، و بر آن تنبلی‌ی ذهنی‌ای پایه دارد که همانقدر مشخصی کارگران است که مشخصی‌همه‌ی ایتالیائیهای دیگر، و جناح کمونیست، جناح انقلابی، و ارگانهای فرمان‌دهنده‌ای که از سوی اکثریت انقلابی نامزد شده‌اند، هیچ اقدام مشترکی برای جلوگیری از این تجزیه و انحلال، برای گذردائی کردن حزب و سازماندهی‌ی آن به صورت یک کل یکپارچه و متجانس، و برای سازماندهی‌ی آن به مثابه‌ی شاخه‌ای از بین‌الملل سوم انجام نمی‌دهند تا حزب قدرتمندانه در درون نظام جهانی نیروهای انقلابی، که با جدیت تمام برای پیاده کردن برنامه‌ی کمونیستی می‌کوشند، ادغام شود.

مقاومت اردوگاه امپریالیسم، که توانسته است دنیا را تابع معدودی بنگاه‌های مالی کند، با پیروزیهای نظامی دولت کارگری روسیه درهم شکسته و متلاشی شده است. امروز نظام انقلاب جهانی پرولتری، که برپایه‌ی موجودیت دولت کارگری روسیه و تکامل آن بصورت قدرتی جهانی قرار دارد، ارتشی متشکل از دومیلیون سرنیزه را تحت فرمان خود دارد: ارتشی که در نتیجه‌ی پیروزیهایش به سبب آگاهی براینکه پیشگام تاریخ معاصر است، مملو از شور جنگ و ستیز است. پیروزیها و پیشرفتهای ارتش بین‌الملل سوم، شالوده‌های نظام سرمایه‌داری را می‌لرزاند، روند تلاشی دولتهای بورژوازی را تسریع می‌کند و برخوردهای درونی دموکراسیهای غربی را تشدید می‌کند. انگلیسها نگران هند و ترکیه و ایران و افغانستان و چین هستند. در این کشورها پرورش‌گاه‌های پیام و شورش افزایش می‌یابند، آنها به آرامی فشار می‌آورند تا کمانسوا (۱۵) را از میدان سیاست دور کنند. سقوط عروسک ضد بلشویکی، یکبارہ شکافهای موجود در اردوگاه ارتجاعی فرانسه را آشکار ساخته و تلاشی دولت سیاسی را آغاز نهاده است. گرایش کمونیستی و سرخخانه‌ی درون جنبش کارگری مستحکم شده است. مسئله‌ی روسیه، اپورتونیسم لویدجورج (۱۶) را علیه سرسختی ضد انقلابی وینستون چرچیل (۱۷)، به‌گود مبارزه می‌خواند. اما زمینه‌ی دموکراسی انگلیسی که پیشتر عرصه‌ی بی‌نظیری برای عوام‌فربیی رادیکال لویدجورج بود کاملاً دگرگون شده است. ساختار طبقه‌ی کارگر انگلیس، مدام تحول می‌یابد و به آرامی اما با گامهایی مطمئن به سوی شکلهای

والا تر پیش می‌رود. کارگران سروصدا به‌را انداخته‌اند تا مکررتر و مستقیم‌تر در تنظیم برنامه‌های عمل خود دخالت داشته باشند. تعداد کنگره‌های اتحادیه‌های کارگری هرچه بیشتر فزونی می‌گیرد و انقلابیون صداهای خود را در این کنگره‌ها مکررتر و مؤثرتر به‌گوش همگان می‌رسانند. ستادهای دائمی کنگره‌های اتحادیه‌ها از چنگ گروه پارلمانی کارگری به‌دست کمیته‌ی کارگران می‌افتد. در آلمان، دولت "شای‌دمان (۱۸)" رو به تلاشی است، احساس می‌کند که با شدت گرفتن ترور سفید وحشیانه، دارد حمایت مردم را از دست می‌دهد. کارگران کمونیست و مستقل، آزادی‌ی فعالیت دست آورده‌اند، و این اعتقاد رو به‌گسترش است که فقط دیکتاتوری پرولتاریا می‌تواند ملت آلمان را از سقوط اقتصادی و ارتجاع میلیتاریستی نجات دهد. نظام ضد انقلاب جهانی به سبب حاد شدن تضادهای درونی دموکراسی بورژوائی و اقتصاد سرمایه‌داری، و به‌سبب نیروهای عظیم پرولتاریای روسیه، در حال متلاشی شدن است. دولت بورژوائی اینالیا، زیر فشار اعتصاب‌های کمرشکن در بخش خدمات عمومی، و به‌سبب شکست مضحکه‌آمیزش در سیاست‌های خارجی و داخلی، دارد تکه تکه می‌شود.

شرایط ضروری و مناسب برای انقلاب پرولتری در سطوح ملی و بین‌المللی وجود دارد. اما در این لحظه‌ی بحرانی، حزب سوسیالیست به‌وظیفه‌ی خود نمی‌پردازد. حزب سوسیالیست که حزب تهییج‌گران، نفی‌کنندگان و سرسخنان در مسائل تاکتیک‌های کلی، و حزب حواریون‌تئوریهای اساسی است، نمی‌تواند دقیقه‌ها و روزها را پرکند، و نمی‌تواند زمینه‌ی عملی فراهم آورد تا خود را در تماس نزدیک با توده‌های وسیع نگهدارد. نتوانسته است وحدت درونی خود را سازمان دهد. فاقد هرگونه انضباط نظری و عملی (تئوریک و پراتیک) است که می‌تواند آن را به‌حفظ تماس نزدیک با شرایط ملی و بین‌المللی پرولتری قادر بسازد تا بتواند براین شرایط مسلط شده و رویدادها را کنترل کند، نه‌اینکه شرایط و رویدادها برحزب حاکم شوند و آن را درهم بکوبند. حزب کارگران و دهقانان انقلابی اجازه می‌دهد تا ارتش دائمی انقلاب و اتحادیه‌های کارگری، زیر کنترل اپورتونیست‌هایی بماند که می‌توانند قدرت مانور این ارتش را افسون کنند، بطور منظم در هر عمل انقلابی خرابکاری کنند، و حزبی قوی‌تر را درون حزب تشکیل دهند، چرا که مراکز نیروهای فعال طبقه‌ی کارگر را در کنترل خود دارند. دو اعتصابی که می‌توانست برای دولت مرکب‌ار باشد – و حالا دنباله‌های دور و درازی از اتهامات متقابل و حمله‌های جدلی را از سوی آنارشیست‌ها در پی خواهد داشت – پیش‌آمدند بی‌آنکه حزب کلمه‌ای برزبان آورد و روشی بجز روش فرسوده و زهوار در رفته‌ی بین‌الملل دوم – تمایز میان اعتصاب سیاسی و اعتصاب اقتصادی (۱۹) – را پیشنهاد کند. (بین‌المللی که خود زهوار در رفته‌تر و فرسوده‌تر از این پیشنهاد است). و از همین‌رو در حالیکه دولت درگیر بحرانی شدید بود، در حالیکه بورژوازی مسلح و انباشته از تنفر می‌توانست علیه طبقه‌ی کارگر دست به تهاجم بزند، و در حالیکه کودتای نظامی در افق پدیدار می‌شد، مراکز انقلابی کارگران بی‌آنکه حتی یک شعار برای راهنمایی‌شان ارائه گردد، به‌حال خود رها شدند. طبقه‌ی کارگر خود را به‌دام افتاده و محبوس در سیستمی از حجره‌های بی‌منفذ، گیج و خواب‌ازسر پریده، و در معرض همه‌گونه دروغها و فریبهای شبه آنارشیستی دید.

آیا ما دلسر شده‌ایم و روحیه‌مان را باخت‌هایم؟ نه! - اما باید حقیقت محض را برزبان آورد، باید موقعیتی که می‌تواند و باید تغییر یابد را افشاء کرد. حزب سوسیالیست اگر نمی‌خواهد به دست رویدادهایی که برفراز سرمان کمین کرده درهم شکند، باید بنایش را از نو سازمان دهد. باید خود را از نوبسازد، چرا که شکست آن، نشانه‌ی شکست انقلاب خواهد بود. حزب سوسیالیست باید بطور جدی شاخه‌ای از بین‌الملل سوم بشود و با پیاده کردن برنامه‌ی آن در درون خود، در درون ارگان یکپارچه‌ی کارگران متشکل، آغاز به‌کار کند. توده‌های متشکل باید مدیران ارگانهای مبارزاتی‌شان بشوند، باید ابتدا در درون نهادهای خودشان "خود را به‌صورت طبقه‌ی حاکم سازماندهی کنند" و باید با حزب سوسیالیست همکاری نمایند. کارگران کمونیست و انقلابیونی که به‌مسئولیت‌های عظیم دوران کنونی آگاهند، کسانی هستند که باید حزب را نوسازی کنند - باید شکلی دقیق و جهت‌ی روشن به‌آن بدهند و اپورتونیست‌های خرده‌بورژوا را از تنزل دادن حزب به سطح بسیاری از احزاب این سرزمین "پولچینلای (۲۰)" باز دارند.

بدون امضاء

"اوردینه نوئووو" (نظم نویسن)

۲۴-۳۱ ژانویه‌ی ۱۹۲۰

سال اول، شماره‌ی ۳۵

حزب حاکم و طبقه‌ی حاکم

حزب سوسیالیست، یک حزب "حاکم" است، حزبی که خود را وقف آزمودن قدرت سیاسی کرده است. حزب سوسیالیست بیانگر منافع طبقه‌ی کارگر است، یعنی طبقه‌ی متشکل از کارگران کارخانه‌ها که مالک چیزی نیستند و درآینده نیز نخواهند بود. حزب سوسیالیست فعالیت واقعی خود را پیرامون منافع این گروه پایدیزی می‌کند، پیرامون منافع هرآن کسی که مالک چیزی نیست و یقیناً مطمئن است که درآینده نیز نخواهد بود. طبقه‌ی کارگر تنها متشکل از کارگران صنعتی نیست، با این وجود، سرنوشت تمامی طبقه‌ی کارگر چون پرولتاریای کارخانه‌ها است - طبقه‌ای که مالک چیزی نیست و یقیناً مطمئن است که درآینده نیز نخواهد بود. از این رو حزب سوسیالیست کل طبقه‌ی کارگر - کارمندان، دهقانان تهیدست و زمینداران خرده‌پا - را خطاب می‌کند. آئین خود - مارکسیسم - را نشر می‌دهد و به زحمتکشانش (یدی و فکری) نشان می‌دهد که همه به وضع طبقه‌ی کارگر دچار خواهند شد. به آنها می‌گوید که تمامی آن توهمات دمکراتیک در مورد دست یافتن به مالکیت خصوصی، دقیقاً "اوهامی کودکانه و رویاهائی خرده بورژوازی بیش نیستند".

حزب لیبرال، که نماینده‌ی کارخانه‌داران و رقابت اقتصادی است، حزب نمونه‌ی جامعه‌ی سرمایه‌داری، و حزب حاکم طبقه‌ی سرمایه‌دار است. هدف آن از طریق اثرات و نتایج رقابت، صنعتی کردن کل کار سازمان یافته‌ی جامعه و شکل دادن تمامی طبقه‌ی صاحب دارائی براساس نمونه‌ی موکل اقتصادیش - سرمایه‌دار کارخانه‌دار - است.

حزب کمونیست، که نماینده‌ی پرولتاریا و اقتصاد اجتماعی شده و بین‌المللی شده است، حزب نمونه‌ی جامعه‌ی پرولتری است. حزب حاکم طبقه‌ی کارگر است و هدف آن از طریق عملکرد یک شورای مرکزی اقتصاد ملی، که ابتکارات تولیدی را هماهنگ و یکپارچه خواهد ساخت، اجتماعی (سوسیالیزه) کردن تمامی روند کار است که به وسیله‌ی سرمایه‌داران، صنعتی شده است، و نیز صنعتی کردن تمامی بخش‌های دیگر کار، که هنوز به درون نظام صنعتی گزائی سرمایه‌داری کشیده نشده‌اند. هدف حزب کمونیست، شکل دادن تمام افراد جامعه براساس نمونه‌ی پرولتری است - پرولتری رها از قید و بندها، و پرولتری تهذیب شده، پرولتری که صاحب هیچ دارائی خصوصی

نیست اما دارائی همگانی را اداره می‌کند و در عوض، از لذت و امنیتی در زندگی برخوردار است که حق او در قبال کاری است که در جریان تولید ارائه می‌کند.

این وضعیت تاریخی، وظایف کاملاً مشخصی برعهده‌ی حزب سوسیالیست می‌گذارد. حزب سوسیالیست تا وقتی حزب حاکم است که اساساً "نماینده‌ی پرولتاریا - طبقه‌ی کارگران صنعتی - است. مالکیت خصوصی، پرولتاریا را به خفقان، تحمل گرسنگی و نابودی تهدید می‌کند. رقابت اقتصادی، که خصلت رژیم مالکیت سرمایه‌داری است، پس از آنکه ابتدا به "اضافه تولید" انجامید، حالا به انحصار در سطح ملی، به امپریالیسم، به برخوردی خونین میان دولت‌های امپریالیستی، به ائتلاف بی‌حد و حساب دارائیها، و به قحطی و بیکاری و مرگ در نتیجه‌ی گرسنگی و سرما ختم شده است. طبقه‌ی کسانی که مالک چیزی نیستند و درآینده نیز احتمال نمی‌رود مالک چیزی باشند، دل‌بستگی شدیدی به روند اجتماعی کردن و (به) ظهور کمونیسم دارد.

از سوی دیگر، سایر اقشار زحمتکش می‌توانند بذر سرمایه‌داری جدیدی را بپاشند. آن شکلهایی از تولید که سرمایه‌داری هنوز صنعتی‌شان نکرده است، می‌توانند بصورتی خطرناک، سلطه‌ی مالکیت و استثمار انسان از انسان را مداومت بخشند و گسترش دهند. با نابودی دولت بورژوازی، و نابودی دستگاهی که سرمایه‌ی مالی به خدمت می‌گیرد تا تمامی کار و تولید را در انحصار منافع خود بگیرد، صنعتگران* می‌توانند برای بهبود کسب و کارشان، بکار گرفتن کارگران مزدور و تبدیل شدن به کارخانه‌دار، از دولت سوسیالیستی بهره‌جویند. اگر دولت پرولتری بخواهد این صنعتگران را بلوکه کند، ممکن است آنها یاغی شوند، خود را آنارشیزست و اندیویدالیست و یا هرچیز دیگری اعلام کنند و بنیان سوسیالیستی‌ی یک حزب اپوزیسیون را در برابر دولت پرولتری پی‌ریزی نمایند. زمینداران خرده‌پا (یا دهقانان تهیدست زمینهای بزرگ کشاورزی - لانیفوندا - سیستم ارضی زراعت بزرگ) می‌توانند از این واقعیت بهره‌برداری کنند که موقتاً تا وقتی شرایط حیره‌بندی حاصل از جنگ ادامه دارد، یک کیلو سیب زمینی ارزشی بیش از لاستیک یک اتومبیل، و یک قرص نان بیش از یک مترمکعب کار بنائی خواهد داشت، تا در برابر کار صنعتی نشده، و در نتیجه از نظر اقتصادی تضعیف شده‌ی خود، کار ده برابر مؤثرتر پرولتاریا را طلب کنند. و در حالیکه دولت پرولتری به دهقان اجازه نخواهد داد که استثمار کارگر را از سرمایه‌دار به ارث ببرد، ممکن است دهقان شورش کند و در میان کارگزاران بورژوازی، گروهی را بیابد که یک حزب اپوزیسیون دهقانی در برابر دولت پرولتری تشکیل دهد. از میان تمام این اقشار کارگری، که هیچیک را نمی‌توان در دولت کارگری از حقوق سیاسی محروم کرد - از این اقشار کارگری که هنوز صنعتی گرائی سرمایه‌داری در آنها نفوذ نکرده، و از این رو هنوز به وضع کارگر پرولتر، که مالک چیزی نیست و یقیناً "بعدها نیز نخواهد بود، نزول نکرده‌است - ممکن است پس از انقلاب، نیروهای سیاسی ضد پرولتری سربرآورند و برای حفظ مناسبات مالکیت سرمایه‌داری و استثمار طبقه‌ی کارگر بکوشند.

* * *

حزب سوسیالیست، تا زمانی که منافع اقتصادی طبقه‌ی کارگر را که در خطر انهدام بوسیله‌ی مالکیت خصوصی سرمایه‌داری است، نمایندگی می‌کند، به وکالت از سوی طبقه‌ی کارگر دولت انقلابی کشور را در دست خواهد داشت. اما حزب سوسیالیست تا زمانی حزب حاکم خواهد بود که طبقه‌ی کارگر را به‌غلبه برای دشواریها پیش براند، تا زمانی که بتواند همه‌ی افراد جامعه را تا حد نمونه‌ی بنیادی یک پرولترها و تهذیب یافته از شرایط اسارت مزدوریش سوق دهد، و سرانجام، فقط تا زمانی که در استقرار جامعه‌ی کمونیستی به‌صورت بین‌الملل ملت‌ها و نه دولتها موفقیت داشته باشد. حزب سوسیالیست تنها زمانی حزب دولت انقلابی خواهد شد که هدفهای مشخص انقلابی در برابر خود قرار دهد و در موقعیتی باشد که اعلام کند: این مسائل زندگی امروزی، که برتوده‌های انسانی هجوم آورده و آنان را به نومیدی دچار کرده‌اند، به‌این شیوه و آن روش به وسیله‌ی انقلاب پرولتری حل خواهند شد. امروز چنین انقلابی برنامه‌ی حداکثر حزب سوسیالیست است اما باید برنامه‌ی حداقلش باشد. برنامه‌ی حداکثر حزب سوسیالیست باید بر شیوه‌ی دقیق و حساب شده‌ای تأکید کند که طبقه‌ی کارگر به‌وسیله‌ی تلاشهای منظم و روش‌دار* پرولتری‌اش بره‌گونه آشتی‌ناپذیری و تضادی که ممکن است از وضع نامنظم حاصل از سرمایه‌داری پیش‌آید پیروز شود و سرانجام جامعه‌ی کمونیستی را مستقر کند. اگر طبقه‌ی کارگر، که دل‌بستگی شدیدی به‌استقرار کمونیسم دارد، قرار است به‌آمدگی لازم برای رسیدن به هدفهای تاریخی‌اش دست‌باید، باید به‌مثابه‌ی طبقه‌ی غالب سازمان‌یابد. پرولتاریا نیازمند دست‌یافتن به‌روحیه‌ی است که درحال حاضر در اختیار طبقه‌ی بورژوا است - به‌این معنی که نیازمند دستیابی به‌هنر حکومت‌کردن است، هنر ابتکار و فعالیتی کلی از سوی دولت کارگری برای رسیدن به‌نتیجه‌ی موفقیت‌آمیز، و نه‌البته به‌این معنی که نیازمند دستیابی به‌هنر استثمار باشد. از این‌نظر، پرولتاریا حتی اگر می‌خواست هم هرگز نمی‌توانست روحیه‌ی استثمارگران را ترویج کند. پرولتر هرگز نمی‌تواند دارای مالکیت بشود، مگر اینکه کارخانه‌ها و ماشین‌آلات را داغان کند و مالک تلی از آهن قراضه‌ها شود و فردا بر روی آن بمیرد. و این دقیقاً "به دلیل آن است که پرولتر در هیچ مرحله‌ی از تکامل تکنولوژی تولید صنعتی، نمی‌تواند مالک و استثمارگر شود، چرا که تاریخ او را برای استقرار کمونیسم و رها ساختن تمامی ستمدیدگان و استثمار شدگان فرا خوانده است.

در واقع، حزب سوسیالیست به‌حزب دولت انقلابی بدل نخواهد شد مگر اینکه پرولتاریا به‌این نتیجه برسد که مسائل مبرم زندگی‌ش تنها بدست دولت طبقه‌ی خودش حل‌شدنی است، دولتی که قدرت را با وسایل انقلابی بدست گرفته باشد.

طبقه‌ی کارگر آگاه است که تنها بخاطر حسن "طبقه‌ی تولیدکننده" بودنش است که می‌تواند مدیریت جامعه را برعهده گیرد و آن را به‌سوی کمونیسم رهنمون شود؛ برای طبقه‌ی کارگر نیز تولید و افزایش تولید، مسائلی بنیادی و مبرم‌اند. اما این مسائل برای طبقه‌ی کارگر به‌صورت زیر

* - methodic

مطرح می‌شوند. چگونه باید کارها را سازمان داد تا یقین حاصل شود که طبقه‌ی کارگر دیگر درگیر این مسئله نیست که چگونه شکم خود را سیر کند و قادر است خود را از نظر جسمانی و فرهنگی تهذیب کند و تمامی شور انقلابی را وقف مسائل روند کار صنعتی، تولید، و کشف و تحقق تکنیک‌های نوین کار کند - تکنیک‌های نوینی که آنهمه حلقه‌های بی‌شمار را در زنجیر تاریخی‌ای تشکیل می‌دهند که به‌کمونیسم رهنمون می‌شود. مسائل آتی طبقه‌ی کارگر، در تحلیل نهائی، به‌صورت این مسئله‌ی واحد خلاصه می‌شود: چگونه می‌توان شکم خود را سیر کرد و چگونه می‌توان نظام سیاسی‌ای را مستقر ساخت که تهیه‌ی مقررات دیگر برعهده‌ی بازی‌آزادانه‌ی بازار و دلسوزی مالکیت خصوصی نباشد بلکه وابسته به تقاضای کار و تولید باشد. اصل پرولتری "کسی که کار نمی‌کند، غذا نمی‌خورد!" روز به‌روز اهمیت مشخص و تاریخی‌ی فزاینده‌ای می‌یابد، آشکار می‌شود که این اصل تاچه حد با "ژاکوبینیسم" یا "میس‌تسیسم (۲۱)" بی‌ارتباط است، و چگونه، حتی در دراز مدت نیز، نمی‌توان آن را با قاعده و دستور انقلاب بورژوائی: "آزادی، برابری، برادری!" مقایسه کرد. حال که جامعه خود در خطر تجزیه و دور شدن از دولت بورژوائی است، این اصل پرولتری، شناسائی صریح یک ضرورت آتی و ارگانیک برای جامعه‌ی بشری است. تولید، ضرورت است، و برای تولید کردن، طبقه‌ی کارگری باید وجود داشته باشد که از نظر جسمانی و ذهنی قادر به‌تلاشی قهرمانانه در زمینه‌ی کار باشد. از این‌رو، فرآورده‌های غذائی باید بیش از همه منوجه تغذیه‌ی طبقه‌ی کارگر (طبقه‌ی تولیدگران) باشد. و باید قدرتی وجود داشته باشد که بتواند این اولویت را به‌اجرا درآورد - اولویت تضمین این که طبقه‌ی کارگر، غذا و سایر مایحتاج اساسی و مورد نیازش را برای تولید کردن و افزایش بازده تولید در اختیار دارد. اگر بطور متوسط روزانه تنها ۲۰۰ گرم نان برای هریک از شهروندان در دسترس باشد، باید دولتی برسرکار باشد که تضمین کند که کارگران ۳۰۰ گرم خواهند داشت، و کسانی که در کارهای تولیدی نیستند باید خود را به‌مقدار کمتر قانع کنند و اگر از زیربار کار کردن و تولید شانه‌خالی می‌کنند باید به "هیچ" تن دردهند. نوع دولتی که لازم است، تنها یک دولت‌کارگری تواند بود - یک دولت طبقه‌ی کارگر که به طبقه‌ی حاکم و حکومت‌کننده بدل شده‌است.

تا هنگامی که طبقه‌ی کارگر در موقعیتی نباشد که بتواند، در کلیت خود، به‌قدرت اجرائی دولت کارگران بدل شود، دولت کارگری نیز نمی‌تواند بوجود آید. قوانین دولت کارگران را باید خود کارگران به‌اجرا درآورند. تنها به‌این گونه‌است که دولت کارگران می‌تواند از خطر افتادن بدست ماجراجویان و توطئه‌گران سیاسی پرهیز کند و نسخه‌ی بدل دولت بورژوائی نشود. از این‌رو، طبقه‌ی کارگر بایستی خود را آموزش دهد و تعلیم مدیریت جامعه ببیند. بایستی فرهنگ روانشناسی طبقه‌ی غالب را بدست آورد و اینها را از طریق کانالها و سیستمهای خود - میتینگ‌ها، کنگره‌ها، بحث و جدلها، آموزش منقابل - کسب کند. شوراهای کارخانه‌ها، تجلی اولیه‌ی این تجربه‌ی تاریخی در مورد طبقه‌ی کارگر ایتالیا در حرکتش بسوی "خودمدیری" در دولت کارگران است. دومین و مهمترین گام عبارت خواهد بود از نخستین کنگره‌ی شوراهای کارخانه‌ها، که همه‌ی کارخانه‌های ایتالیا به شرکت در آن فرا خوانده خواهند شد. تمامی پرولتاریای ایتالیا

می‌تواند نمایندگان منتخب خود، و نه مقامات اتحادیه‌ها، را به‌این‌کنگره بفرستد. کنگره خواهد کوشید به‌مسائل اساسی رویاروی با پرولتاریای ایتالیا بپردازد و راه‌حلی برای آنها پیدا کند. مسائلی داخلی چون وحدت پرولتری، مناسبات میان شوراها و اتحادیه‌های کارگری، عضویت در بین‌الملل سوم، پذیرش برخی از تزه‌های بین‌الملل سوم (دیکتاتوری پرولتاریا، اتحادیه‌های صنعتی، و . . .) و مناسبات میان "آنارکو - سندیکالیست‌ها" و "سوسیالیست - کمونیست‌ها" مطرح‌اند. سپس، مسائل مربوط به مبارزه‌ی طبقاتی می‌آید: کنترل کارگران برصنایع، ۸ ساعت کار در روز، دستمزدها، سیستم "تیلور (۲۲)"، انضباط کار و غیره. رفقا بایستی این مسائل را بلافاصله در مجامع خود در کارخانه‌ها به بحث بگذارند. کل توده‌های کارگر بایستی در این بحث‌ها شرکت جویند، و با تجربه و آگاهی حاصل از آن، دریافتن راه‌حل مسائل مشارکت کنند. درهمه‌ی مجامع کارخانه‌ای، باید بحث‌های جامع و کاملی، با دلیل و برهان، در مورد این مسائل بشود و به‌رای گذاشته شود، و عصاره‌ی بحث‌های مجامع فوق و گزارشی از کار فکری کل توده‌های کارگر در جهت یافتن حقیقت‌ملموس به‌کنگره ارائه شود. سپس، و تنها در این صورت است که کنگره‌ی شوراها "تورین" رویدادی برخوردار از بیشترین اهمیت تاریخی خواهد بود. کارگرانی که از سراسر ایتالیا می‌آیند، سندی در دست خود خواهند داشت که ارزشمندانه روشن خواهد ساخت که چگونه شورای کارخانه می‌تواند طبقه‌ی کارگر را بد تهذیب خود و به پیروزی رهنمون شود. و مهمتر از آنچه امروز مطرح است، طبقه‌ی کارگر "تورین" به طرح نمونه‌ای از شور انقلابی، تلاش منظم و روش‌دار پرولتری برای بیدار کردن خود، آموزش خود، و پرورش شرایط لازم برای پیروزی و دوام دائمی‌ی جامعه‌ی کمونیستی رهنمون خواهد شد. *

بدون امضا:

هفته‌نامه‌ی ارودینه نوووو"

۲۸ فوریه - ۶ مارس ۱۹۲۰

سال اول، شماره‌ی ۳۹

مقاله‌ی بالا از دویخس کوتاه "حزب حاکم" و

"حزب طبقه" تشکیل می‌شد که با هم و زیر یک‌عنوان:

"هفته‌ای در سیاست" چاپ شدند.

وحدت پرولتری

در بحث راجع به سرحله‌ی کنونی روند انقلابی، و در مورد میزان رشدی که ساختمان کاپیتالیستی ابزار کار و تولید بدست آورده، منبعی کامل از نکاتی وجود دارد که نشان می‌دهد فرمیست‌ها و اپورتونیست‌ها - و همچنین آنارکو سندیکالیست‌ها - بطور منظم از مشاوره با توده‌های کارگر و دهقان شانه خالی کرده‌اند، حال آنکه کمونیست‌ها توده‌ها را غنی‌ترین و معتبرترین منبع آگاهی‌های خود می‌دانند. این تناقض نشان می‌دهد که: ۱- اپورتونیست‌ها و فرمیست‌ها با وجود عبارت‌پردازی متظاهرانه‌ی علمی‌شان، این آئین سنتی مارکسیستی را کنار گذاشته‌اند و نماینده‌ی نفوذ جاسوسان ایدئولوژیک سرمایه در قلمرو مبارزه‌ی متشکل طبقه‌ی کارگر هستند، ۲- آنارکو سندیکالیست‌ها با وجود عبارت‌پردازی متظاهرانه‌ی انقلابی‌شان، نماینده‌ی فعالیت غیر مسئولانه‌ی دار و دسته‌ای از توطئه‌گران سیاسی در داخل اردگاه طبقه‌ی کارگر هستند که دارند نوعی فراماسونری مهارناپذیر را بجای حزب سیاسی علنی و مهارپذیر طبقه‌ی کارگر جامی‌زنند. از نظر کمونیست‌ها که به آئین مارکسیسم وفادارند، توده‌های کارگر و دهقان، تنها تجلی‌ی اصیل و راستین تکامل تاریخی سرمایه هستند. به سبب جنبش‌های خود انگیخته و مهارناپذیری که در سراسر صفوف‌شان گسترش می‌یابد، و به سبب تغییرات نسبی در موضع اقشار (که ناشی از تغییراتی در جهان بینی فکری آنان است)، توده‌ها نشان دهنده‌ی جهت دقیق تکامل تاریخی، تغییراتی در رفتارها و برخوردها و شکل‌ها، و تلاشی و زوال نزدیک سازمان کاپیتالیستی جامعه هستند. از دیدگاه احساس‌گرایی انقلابی و روحیه‌ی خرده‌بورژوازی، این تجلیات تودم‌ای، متعالی یا مضحک، و قهرمانانه یا بربرگونه به نظر می‌رسند، اما از دیدگاه مارکسیسم باید آنها را بصورت ضرورت تاریخی در نظر گرفت. از نظر کمونیست‌ها تا وقتی که این تجلیات استعداد توده‌ها یاتمایل به آغاز یک زندگی نوین، و یا اشتیاق به ایجاد نهادهای نوین وانگیزش تاریخی به‌زیر و رو کردن و تجدید بنای جامعه‌ی بشری را ظاهر می‌سازند، ارزش واقعی دارند. از نظر کمونیست‌ها، این تجلیات تا وقتی ارزش واقعی دارند که آشکار سازند که روند تکامل صنایع سنگین، شرایطی ایجاد کرده تا طبقه‌ی کارگر در مورد خودمختاری تاریخی‌اش آگاهی پیدا کند: آگاهی به اینکه

می‌تواند با کار منظم و منضبط خود نظام نوینی از روابط اقتصادی و حقوقی برپایه‌ی کار کرد خاص طبقه‌ی کارگر در حیات جهان بنا سازد.

اگر با حیات درونی طبقه‌ی کارگر بیگانه باشیم، با روند تاریخی‌ای بیگانه‌ایم که با وجود خواسته‌های فردی یا نهادهای سنتی، سنگدلانه در حال تکامل است. رفرمیست‌ها "جهت" عمل سیاسی‌شان را برپایه‌ی اظهارات رسمی مقامات کشوری، برپایه‌ی نمودهای ظاهری نهادهای سنتی، و برپایه‌ی خواست "رهبران" بورژوازی یا اتحادیه‌ای می‌گذرانند. آنارکو - سندیکالیست‌ها جاه‌طلبی‌ی احمقانه‌ی خود را براساس جار و جنجال‌های خیابانی که بطور مصنوعی برپایه‌ی خیالبافی‌های آنها در گرفته، و براساس زوزه‌ها و داد و بیدادهایی می‌گذارند که از حجره‌ی اوباشی بدر می‌آید که از سخنان گوش‌خراش و خشن فلان خطیب عوام‌پسند برانگیخته شده‌اند. اما هردو آنها به اراده‌ی "حقیقی"ی توده‌ها اشاره دارند، و هردو به یک اندازه بیش و ظرفیت دیالکتیکی یک قاطر چشم بسته را دارند.

آنچه که کمونیست‌ها بعنوان اراده‌ی توده‌ها - اراده‌ی تاریخی و انقلابی آنها - می‌شناسند همانی است که روزانه جامعه‌ی عمل می‌پوشد - و آن، هنگامی است که توده‌های رنجبر و زحمتکش، به واسطه‌ی نیازهای تکنیکی تولید صنعتی شکل می‌گیرند، هنگامی است که طبقه‌ی کارگر، نیروی برانگیزنده‌ی ضرورت تاریخی را در درون حوزه‌ی خاص فعالیت خود احساس می‌کند. اراده‌ی توده‌ها همان است که به شیوه‌ای ارگانیک و مداوم بیان می‌شود، در حالیکه هر روز یک سلول جدید روانشناسی نوین طبقه‌ی کارگر و سازمان اجتماعی نوین را می‌سازد که در انترناسیونال کمونیستی، این تنظیم‌کننده‌ی عالی‌ی فعالیت دنیا، به‌اوج خود خواهد رسید.

دوران تاریخی‌ای که در حال گذر از آن هستیم، دورانی انقلابی است، زیرا نهادهای سنتی دولت توده‌ها، که وابسته به شیوه‌های کهن تولید و مبادله بودند، هر اهمیت و کارکرد مفیدی را که ممکن بود داشته باشند از دست داده‌اند. مرکز ثقل کل جامعه به زمینه‌ی تازه‌ای منتقل شده است: نهادها بصورت کالبدهایی خالی از هرگونه مفهوم تاریخی یا روح‌جانبخش، متروک مانده‌اند. طبقه‌ی بورژوازی دیگر از طریق مجلس برمنافع حیاتی خود حکومت نمی‌کند. طبقه‌ی کارگر راهبهای نوینی را در جستجوی نهاد دولت خاص خود، خارج از اتحادیه‌ها، می‌آزماید، و آن نهاد را در شورای کارخانه و نظام شوراها یافته است. مجلس قبلاً "ارگانی بود که بالاترین روابط سیاسی، که حاصل رقابت افراد، گروه‌ها و قشرها برای سود بیشتر بود، در آن ترکیب می‌یافت. اما چون با آغاز مرحله‌ی امپریالیستی سرمایه‌داری جهانی، رقابت از میان رفته است مجلس ملی دیگر نقش تاریخی ندارد. بورژوازی اکنون از طریق بانکها و کنسرسیومهای بزرگ، که منافع به هم پیوسته و یک کاسه‌ی تمامی طبقه را باز می‌تابند، حکومت می‌کند. دولت سیاسی، به تساوی برابن ائتلافها تکیه دارد و نقش آن به فعالیت پلیس و حفظ نظم در خیابانها و میدانها کاهش یافته است. ولی تنها نهادهای طبقه‌ی بورژوازی نیست که متلاشی و چند پاره شده‌اند: نهادهای طبقه‌ی کارگر نیز - که به هنگام تکامل سرمایه‌داری سربرآوردند و به مثابه‌ی واکنش طبقه‌ی کارگر در قبال این

تکامل شکل گرفتند - وارد دوران بحران شده و دیگر نمی‌توانند در کنترل توده‌ها موفق باشند. چهره‌های سرشناس در این نهادهای طبقه‌ی کارگر، اعتراض خود را درقبال رویدادهایی که پیش می‌آیند فریاد می‌کنند، این رویدادها را نامعقول و فاجعه‌بار می‌دانند، و این یا آن را به‌برانگیختن مصنوعی رویدادها متهم می‌کنند. حقیقت این است که طبقه‌ی کارگر نیز دیگر از طریق اتحادیه‌ها برخود حکومت نمی‌کند بلکه در داخل کارخانه‌ها برمشاغل حکومت می‌کند. و اگر تاکنون طبقه‌کارگر نتوانسته است در ایجاد ارگان دولتی خودتوفیق یابد، اگر صفوف آن هنوز فاقد افرادی است که بتوانند جار و جنجال احساسات و تعصب‌هایی را به روشنی بیان کنند که دارد جامعه‌ی کارگری را برمی‌انگیزد، و وسایلی برای سازماندهی این جنجال بیابند، پس توده‌ها دولتی با شرکت رهبران آزموده‌نشده را بالبداهه خواهند ساخت، دولتی با شرکت هریکاز فراوان "ماسانیولو (۲۳)‌هایی که در خیابانها و میدانها در پی هیجان و ماجراهای ناب انقلابی، ول می‌گردند.

روابط اقتصادی جامعه‌ی سرمایه‌داری، پس زده شده و سازمان ماشین تولید و مبادله دچار دگرگونی بی‌بسیاری است: تمام ساختمان حقوقی‌ای که در زمین پیشین بنا شده بود درحال متلاشی شدن و فرو ریختن است. و مانند همیشه آنان که پاسداران حرفه‌ای این ساختمان بودند، همچون احمقها نومید شده‌اند، اگر کسی "جرات" کند و از آنها بپرسد که "آیا نقش‌شان ضروری است یا نه" و یا "جرات" ارائه‌ی این پیشنهاد را به‌خود بدهد که "در نتیجه‌ی پیشرفت صنعتی، نیازی به آنها نیست"، این عده بادی به غیب خواهند انداخت و ناشیانه بد و بیراه خواهند گفت.

روز به‌روز، وظیفه‌ی مبرم حزب سیاسی طبقه‌ی کارگر در وضع کنونی، وظیفه‌ی مبرم پیشاهنگ طبقه‌ی کارگر - حزب سوسیالیست - متمایزتر می‌شود. دیکتاتوری پرولتاریا، حکومت کارگری، وظیفه دارد شرایط لازم برای تکامل نهادهایی را که طبقه‌ی کارگر به‌منظور کنترل تولید به‌نفع خود و برای حکومت‌مستقیم برخود آفریده است، تاءمین کند. هم‌اکنون حزب دارد این وظیفه را در میان طبقه‌ی کارگر به‌انجام می‌رساند: امروز حزب، نمونه‌ای است از آنچه فردا "حکومت کارگری" خواهد بود. امروز اگر قرار باشد توده‌های رنجبر و زحمتکش، خود را در قلمرو ویژه‌ی خود، که همانا تولید باشد، از نو کشف کنند، حزب آزادی‌ی لازم برای چنین کاری را فراهم می‌آورد. حزب به‌سبب فعالیت‌های فرهنگی و کار روشنگران‌اش، به‌طبقه‌ی کارگر یاری می‌رساند تا نسبت به‌موقعیت تاریخی‌اش آگاهی پیدا کند. به‌طبقه‌ی کارگر کمک می‌کند تا آرزوی پرشور خود را برای قیام در برابر آن شرایط جدید مادی که بشریت بوجود آورده، بصورتی مشخص و ارگانیک متجلی سازد. روزبه‌روز، خطاهای سندیکالیست‌های نظری و سندیکالیست‌های عملی، رفرمیست‌ها یا انقلابیون، آشکارتر می‌شود. حزب سیاسی که تصور می‌رفت نابود شود و زیر موج اتحادیه‌ها غرق گردد، درواقع روزبه‌روز قدرت بیشتری می‌یابد و کارگران با‌وضوح هرچه بیشتری آن را به‌مثابه‌ی ابزار متعالی‌ی رهائی‌ی خود می‌پذیرند. اتحادیه‌ها دارند بحران عمیقی را از سر می‌گذرانند، و تنها در صورتی می‌توانند در برابر این بحران پایداری کنند که پیشاهنگ طبقه‌ی کارگر، که در صفوف حزب تشکل یافته، بخشی از

حزب را به درون اتحادیه‌ها بفرستد تا آنها (اتحادیه‌ها) را به میدان وسیع بحث درباره‌ی مسائلی که بیشتر در حزب مورد بحث قرار گرفته، روشن شده، و حل شده‌اند تبدیل نماید.

سندیکالیسم تنها به یک نتیجه رسیده و آن این است که بر شمار احزاب سیاسی نماینده‌ی طبقه‌ی کارگر افزوده است. این تعدد احزاب، دقیقاً، اگر تنها مانع نباشد، مانع اصلی در راه حصول به وحدت پرولتری و ایجاد یک "اتحادیه‌ی سراسری" است و با این حال، افزایش این احزاب یکی از مزاد برنامه‌ی سندیکالیسمها است.

وحدت پرولتری در عمل وجود دارد. این وحدت به شکلی قاطعانه و به صورتی پدیدار می‌شود که هر حرکت محلی یا صنفی به همه جا سرایت می‌کند و ابعاد وسیعی به خود می‌گیرد. وحدت پرولتری وجود دارد، چرا که وحدت سرمایه‌داری نیز وجود دارد، و این وحدت، نتیجه‌ی وارد شدن نظام روابط اقتصادی و سیاسی جامعه‌ی بورژوازی به مرحله‌ای جدید است. اما هنوز وحدت رسمی یا وحدت سازمانی وجود ندارد. چرا که هنوز چندین حزب سیاسی مختلف، پرولتاریا را نمایندگی می‌کنند.

از این دیدگاه، مسئله‌ی وحدت پرولتری باید مورد توجه همه‌ی انقلابیونی قرار بگیرد که به دشواری‌های بزرگی که پرولتاریا - اگر بخواهد رسالت تاریخش را انجام دهد - با آنها روبرو است آگاهی دارند. انقلاب پرولتری نیازمند اوضاع روشن و دقیق، و مسئولیتهائی معین است؛ طبقه‌ی کارگر باید در موقعیتی قرار داده‌شود که بتواند سریع و مستقیم قضاوت کند. اما سندیکالیسم، زیر هر دو نقاب رفرمیستی و انقلابی، باعث سربرآوردن احزاب سیاسی‌ای شده است که تائید نشده و دوپهلوی هستند. گروههای کوچکی از افراد که فقط در یک روش مبارزه تخصص دارند و خود را به عنوان کارشناس سازماندهی در راس سازمان طبقه‌ی کارگر جای داده‌اند، توده‌ها را برده‌ی گرایشهای ویژه سیاسی خود کرده‌اند. توده‌ها برده‌ی برنامه‌های مخفیانه‌ای شده‌اند که خود هیچ کنترلی بر آنها ندارند. منافع مقرر این گروههای مخفی و بسته (و غالباً "تک و توکی افراد) همیشه مانع تحقق وحدت پرولتاریای ایتالیا در عمل شده است.

هم‌اکنون روند تاریخی سرمایه‌داری، شرایطی را آفریده است که توده‌ها می‌توانند خود را با استفاده از روشها و عمل مستقیمشان به وحدت دست یابند. آن وحدت پرولتری که خود کارگران به وجود آورده‌اند، مرحله‌ای عالی‌تر از وحدتی را نشان می‌دهد که بصورت بالفعل (دوفاکتو) وجود دارد؛ و این همانا مرحله‌ای است که در آن، کارگران نشان می‌دهند که به وحدت خود آگاهی یافته‌اند و می‌خواهند مشخصاً "آنها را بیان کنند و به تائید برسانند".

پیشاهنگ طبقه‌ی کارگر، که در حزب سوسیالیست متشکل شده، باید مسئولیت حل این مسئله را برعهده بگیرد. واضح است که هر راه حل مؤثری را تنها خود توده‌ها و تنها از طریق شوراهای کارخانه‌ای می‌توانند ارائه کنند. آنگاه که توده‌ها از طریق فعالیت‌های شوراها به این فکر عادت کنند که تنها یک روش برای مبارزه‌ی طبقاتی وجود دارد و نه روشهای متعدد و متنوع - و خود توده‌ها بوسیله‌ی نمایندگان مورد اعتمادشان، که هر آن می‌توان عزلشان کرد، قادر به پیاده کردن این

رزش هستند - دیگر فریب وعده‌ی معجزه‌هایی را که رهبران اتحادیه‌ها می‌دهند نخواهند خورد، متوجه‌خواهند شد که کارشناسان سازماندهی، درست به‌همین دلیل که کارشناس و متخصصانند، نه قابل عزل‌اند و نه قابل تعویض - و برای همین است که نباید چیزی بیش از وظایف‌اداری برعهده‌شان گذاشت، و یا قدرت سیاسی را به‌دست‌شان سپرد. تمامی قدرت سیاسی توده‌ها، قدرتی که جنبشها را رهبری می‌کند، و توده‌ها را در برابر سرمایه به‌پیروزی می‌رساند، باید در ارگانهای انتخابی خود توده‌ها و در شورا و نظام شورائی متمرکز شود. این ارگانها در برابر توده‌ها مسئولند، و از نمایندگانی تشکیل شده‌اند که هرآن می‌توان عزل‌شان کرد و اگر به‌حزب سوسیالیست و یا سازمانهای اتحادیه‌ای تعلق داشته باشند، تحت کنترل حزب هستند، حزبی که باید تابع انضباط مصوب کنگره‌ای باشد که پیشاهنگ انقلابی تمامی ملت در آن شرکت داشته است.

اپورتونیست‌هایی به‌هر رنگ و هر شکل، که از منافع مقرر دار و دسته‌های خودشان، منافع مادی و به‌ویژه منافع ناشی از قدرت سیاسی برتوده‌ها دفاع می‌کنند، مانع وحدت پرولتری هستند. توده‌ها با دست یافتن به وحدت درمیان خود، چیزی از دست نمی‌دهند بلکه همه‌چیز بدست می‌آورند. از همین رو است که تنها آنان می‌توانند فعالیت‌های لازم برای رسیدن به این هدف انقلابی را انجام دهند. *

بدون امضا

"اوردینه نوئووو"

۲۸ فوریه - ۶ مارس ۱۹۲۰

سال اول، شماره‌ی ۳۹

دوانقلاب

هرشکلی از قدرت سیاسی را تنها به‌مثابه‌ی دستگاه حقوقی یک قدرت واقعی اقتصادی می‌توان از نظر تاریخی به‌تصور آورد و توجیه کرد، تنها به‌مثابه‌ی سازمان دفاعی و شرط تکامل نظم مفروضی در روابط تولید و توزیع ثروت می‌توان به‌تصورش آورد و توجیهش کرد. این اصل بنیادی (و مقدماتی) ماتریالیسم تاریخی، جمع‌بندیی مجموعه نزهایی است که ما کوشیده‌ایم بصورتی ارگانیک، حول مسئله‌ی "شوراهای کارخانه‌ای" پیاده کنیم، جمع‌بندیی آن دلایلی است که روشن می‌سازد چرا موقع پرداختن به‌مسائل واقعی طبقه‌ی کارگر، برای تجربه‌ی مثبتی که جنبش عظیم نوده‌های طبقه‌ی کارگر در ایجاد گسترش و هماهنگ ساختن "شوراها" کسب کرده‌است، جای ویژه و برتری فائلیم. از این رو ادعا می‌کنیم که: ۱- انقلاب صرفاً "به‌این دلیل پرولتری و کمونیستی نیست که سرنگونی دولت سیاسی حکومت بورژوائی را پیشنهاد می‌کند و به‌انجام می‌رساند، ۲- و صرفاً "به‌این دلیل نیز پرولتری و کمونیستی نیست که نابودی نهادهای انتخابی و ماشینی اداری اعمال قدرت سیاسی بورژوازی از سوی دولت مرکزی را پیشنهاد می‌کند و به‌انجام می‌رساند، ۳- حتماً اگر موج پیام خلقی، قدرت را بدست مردانی بسپارد که خود را کمونیست می‌خوانند، و صادقانه هم کمونیست‌اند، انقلاب، پرولتری و کمونیستی نیست. انقلاب تنها زمانی پرولتری و کمونیستی است که نیروهای پرولتری و کمونیستی تولید را که در قلب جامعه‌ی تحت سلطه‌ی طبقه‌ی سرمایه‌دار تکامل می‌یافتند، آزاد سازد، و تنها وقتی پرولتری و کمونیستی است که توسعه و نظام‌بندی‌ی آن نیروهای پرولتری و کمونیستی را به‌پیش برد و بهبود بخشد که قادر به آغاز کار بردباراند و روش دار ضروری برای ساختن نظمی نوین در روابط تولید و توزیع هستند، نظم نوینی که در آن، جامعه‌ی طبقاتی امکان‌ناپذیر خواهد شد و از این رو تکامل منظم این نظم، سرانجام بازوال قدرت "دولتی" منطبق خواهد شد. به دیگر سخن، سازمان سیاسی مدافع طبقه‌ی پرولتر، بصورتی منظم (سیستماتیک) از میان خواهد رفت و خود طبقه‌ی پرولتر نیز خود را

به‌مثابه‌ی طبقه‌ی ازمیان خواهد برد تا به‌کل بشریت تبدیل شود .

انقلابی که دستگاه دولتی بورژوائی را درهم می‌شکند و دستگاه دولتی نوینی را بنا می‌گذارد، همه‌ی طبقاتی را که از سرمایه‌داری ستم دیده‌اند دربر می‌گیرد و به‌همه‌ی آنها مربوط می‌شود. انگیزه‌ی بلافصل چنین انقلابی این "حقیقت بیجان" است که در شرایط قحطی حاصل از جنگ امپریالیستی، اکثریت عظیم مردم (صنعتگران، زمینداران خرده‌پا، روشنفکران خرده بورژوا، توده‌های فقر زده‌ی دهقان و نیز توده‌های واپس مانده‌ی پرولتر) دیگر هیچ تضمینی ندارد که نیازهای اساسی زندگی روزمره‌اش تأمین شود. این انقلاب، عمدتاً "خصلتی آشوبگر و ویرانگر دارد، خود را به مثابه‌ی انفجار کور خشم، و رهائی‌ی آشکار غیظ و غضبی بدون هدف مشخص می‌نماید، و تنها زمانی دریک قدرت نوین دولتی شکل می‌گیرد که رنج و درد، سرخوردگی و کرسنگی، سرانجام به‌همه بقبولاند که نظمی متشکل لازم است، و نیز قدرتی که همه را وادارد تا به این نظم احترام بگذارند.

این انقلاب ممکن است به‌سادگی خود را به‌شکل "مجمع نمایندگان" قوام بخشد - مجمعی که می‌کوشد زخم‌هایی را که خشم مردم برماشین دولت بورژوائی وارد آورده، شفا دهد. ممکن است این انقلاب تا حد تشکیل شوراها (Soviets**) - سازمان سیاسی خودمختار پرولتاریا و سایر طبقات ستمبر - پیش برود، اما با این‌همه ممکن است این شوراها (Soviets) جرات نکنند از حدود سازمانی یا فراتر گذارند و در روابط تولید دستکاری کنند، که در این صورت به‌سبب واکنش طبقات دارا پس زده خواهند شد. (انقلاب) ممکن است تا حد انهدام کامل ماشین دولت بورژوائی و استقرار بی‌نظمی دائم پیش برود که در آن، ثروت و جمعیت موجود، به‌سادگی محو و نابود شوند، زیرا ناممکن بودن دستیابی به‌نوعی سازمان خودمختار، آنان را درهم خواهد شکست. و ممکن است تا استقرار قدرت پرولتری و کمونیستی‌ای پیش برود که بخواهد با تلاش‌های مکرر و نومیدانه، و با حکم و فرمان، شرایط اقتصادی لازم برای بقا و قوی‌تر شدن را بیافریند تا اینکه سرانجام به‌سبب واکنش سرمایه‌داری سرنگون شود.

ما همه‌ی این تحولات تاریخی را در آلمان، اتریش، باواریا، اوکراین و مجارستان دیده‌ایم انقلاب به‌مثابه‌ی عمل تخریبی، انقلاب به‌مثابه‌ی بازسازی جامعه براساس الگوی کمونیستی را در پی نداشته است. وجود این شرایط برون‌ی - حزب کمونیست، انهدام دولت بورژوائی، وجود سازمانهای قدرتمند اتحادیه‌ای و پرولتاریای مسلح - برای جبران نبودن شرطی دیگر کافی نبود، و آن شرط همانا وجود نیروهای مولده‌ای است که روبه‌سوی رشد و تکامل و جنبش آگاهانه‌ی توده‌های پرولتر برای اثبات قدرت سیاسی‌شان از طریق قدرت اقتصادی داشته باشد، و عزم راسخ این توده‌ها در جهت استقرار نظم پرولتری در کارخانه و تبدیل کارخانه به‌واحد بنیادی دولت نوین،

*brute fact

*** در متن انگلیسی هم کلمه‌ی Council وهم Soviet، هر دو به‌معنی شورا بکار رفته‌اند. در مورد دوم کلمه‌ی Soviet را در پراتنز آورده‌ایم تا قصد نویسنده روشن‌تر گردد - م

و ساختن دولت نوین به‌مثابه‌ی تجلی‌ی روابط صنعتی نظام کارخانه‌ای باشد.

به این دلیل، ما همیشه براین نکته پای فشرده‌ایم که وظیفه‌ی هسته‌ی کمونیستی موجود در حزب (سوسیالیست) این نیست که نکاتی خاص (مثلاً "مسائل تحریم انتخابات یا ایجاد یک‌حزب "حقیقتاً" کمونیست) را بی‌حد و اندازه بزرگ کند، بلکه تلاش برای آفرینش شرایط عمده‌ای است که همه‌ی مسائل خاص به‌مثابه‌ی مسائل تکامل ارگانیک انقلاب کمونیستی حل شود. درواقع، اگر درمیان توده‌ها آن روحیه‌ی شوق و ابتکار تاریخی به‌سوی خودمختاری صنعتی، که باید درحزب کمونیست بازتاب یابد و "سنتزیزه" شود، وجود نداشته باشد، آیا حزب کمونیست - به مثابه‌ی حزب عمل، و نه به‌صورت فرهنگستان نظریه‌پردازان و سیاستمدارانی که فقط هنگامی "خوب" حرف می‌زنند که صحبت کمونیسم مطرح باشد - می‌تواند وجود داشته باشد؟ و از آنجا که تشکیل احزاب و برآمد نیروهای واقعی تاریخی - که احزاب، بازتاب‌شان هستند - رویدادهایی نیستند که با یک حرکت و از هیچ بوقوع بیبوندند، بلکه هماهنگ با روندی دیالکتیکی رخ می‌دهد، آیا وظیفه‌ی عمده‌ی نیروهای کمونیست، دقیقاً، "بردن آگاهی و نتکیلات سازمانی به‌درون نیروهای مولده نیست که ذاتاً" کمونیست‌اند و تکامل خواهند یافت و با رشد خود اساس مطمئن و مداوم اقتصادی حاکمیت پرولتاریا بر قدرت سیاسی را خواهند آفرید؟

به‌همین‌سان، درحالی‌که حزب وظیفه دارد تمام طبقات ستم‌را حول پرولتاریای کمونیست متشکل کند، آیا می‌تواند از شرکت در مبارزات انتخاباتی امتناع ورزد و نهادهای انتخابی دموکراسی بورژوائی را پرنکند؟ آیا برای دست یافتن به این امر، با فرض اینکه این حزب تنها برای پرولتاریای کمونیست می‌تواند حزبی به‌معنای انقلابی کلمه باشد، آیا محبور خواهد شد به نمایندگی از سوی این طبقات، حزب "حاکم" به‌معنای دموکراتیک کلمه بشود؟

همین که حزب کمونیست، حزب معتمد "دموکراتیک" همه‌ی طبقات ستم‌را بشود، و تماس دائمی خود را با همه‌ی بخش‌های زحمتکش حفظ کند، همه‌ی این بخش‌ها را و می‌دارد تا نقش پرولتاریای کمونیست را، به مثابه‌ی طبقه‌ی حاکمی که باید در قدرت دولتی جایگزین طبقه‌ی سرمایه‌دار گردد، تصدیق کنند. حزب کمونیست، شرایطی می‌آفریند که در آن شرایط، انقلاب به‌مثابه‌ی انهدام دولت بورژوائی، می‌تواند همانا انقلاب پرولتری باشد، انقلابی که از خلع‌ید کنندگان خلع‌ید نماید و تکامل نظم نوینی را در روابط تولید و توزیع بنیان‌گذارد.

پس از آن، همین که حزب کمونیست خود را به‌مثابه‌ی حزب خاص پرولتاریای صنعتی بقبولاند، و بکوشد به‌نیروهای مولده‌ی حاصل از تکامل سرمایه‌داری، آگاهی و خط دقیق بدهد، شرایط اقتصادی را برای تصرف قدرت دولتی از سوی پرولتاریای کمونیست می‌آفریند. شرایطی را می‌آفریند که انقلاب پرولتری بتواند همانا قیام علیه دولت بورژوائی باشد، شرایطی که در آن، این قیام به اقدامی رهائی‌بخشی از سوی نیروهای مولده‌ی واقعی، که در درون جامعه‌ی سرمایه‌داری در حال ساخته شدن بودند بدل شود.

این فصل‌های کوناگون رویدادهای تاریخی، جدا و مستقل از هم نیستند، دقایقی از یک روند

واحد دیالکتیکی تکامل‌اند که در مسیر آن، روابط علت و معلولی درهم بافته می‌شوند، معکوس می‌گردند و برهم اثر می‌گذارند. اما تجربه‌ی انقلابها نشان داده است که، از روسیه به بعد، همه‌ی انقلابهای دومرحله‌ای شکست خورده‌اند و شکست انقلاب دوم، طبقات زحمتکش را دچار درماندگی و تضعیف روحیه کرده است. سپس طبقه‌ی بورژوا توانسته است قدرتمندانه تجدید سازمان کند و نابودی سیستماتیک پیشاهنگان کمونیست را، که در تلاش گردهمایی مجدد بوده‌اند، آغاز کند.

از نظر کمونیست‌هایی که به‌نشخوار کردن یکنواخت عناصر اساسی کمونیسم و ماتریالیسم تاریخی قانع نیستند، بلکه در واقعیت مبارزه زندگی می‌کنند و آن‌واقعیت را، همانطور که هست، از دیدگاه ماتریالیسم تاریخی و کمونیسم می‌فهمند، انقلاب به‌مثابه‌ی تسخیر قدرت دولتی بدست پرولتاریا تنها می‌تواند به‌عنوان روندی دیالکتیکی درک شود که در آن، قدرت سیاسی، قدرت صنعتی را امکان‌پذیر سازد و بالعکس. شورای (Soviet) ابزار مبارزه‌ی انقلابی‌ای است که وسایل تکامل خودمختار سازمان اقتصادی کمونیستی را، از یک نظام شوراهای کارخانه‌ای تا شورای مرکزی اقتصادی، فراهم می‌کند، طرح‌های تولید و توزیع را به‌اجرا درمی‌آورد، و بدینسان، موفق می‌شود که رقابت کاپیتالیستی را به زائده‌ای بیهوده بدل سازد. "شورای کارخانه‌ای" به‌مثابه‌ی تجلی خودمختاری تولیدکنندگان (کارگران - م) در محیط صنعتی، و به‌مثابه‌ی اساس سازمان اقتصادی کمونیستی، ابزاری است برای مبارزه‌ی نهائی با نظام سرمایه‌داری و از میان برداشتن آن، به‌گونه‌ای که شرایط امحای جامعه‌ی طبقاتی را فراهم کند و دیگر تقسیم جدید طبقاتی "بصورت فیزیکی" ناممکن شود.

اما از نظر کمونیست‌هایی که زنده به‌مبارزه‌اند، این تصور، اندیشه‌ای انتزاعی باقی نخواهد ماند، و آنان را به‌درون مبارزه، و تلاش عظیم‌تر تشکیلاتی و تبلیغاتی خواهد افکند. تکامل صنعتی، حد معینی از خودمختاری فکری و روحیه‌ی ابتکار تاریخی مثبتی را در میان توده‌ها فراهم آورده‌است. این عناصر انقلاب پرولتری باید شکل و سازمان پیدا کنند، و باید شرایط روانشناختی تکامل و عمومیت یافتن آنها میان کل توده‌های زحمتکش، از طریق مبارزه برای کنترل تولید فراهم شود.

ما باید درجهت ترویج تحقق آن حزب کمونیستی بکوشیم که مجموعه‌ای از دگماتیست‌ها (جزم‌گرایان) یا ماکیاولی‌نماهای کوچک نباشد، بلکه حزب عمل انقلابی کمونیستی باشد، حزبی که آگاهی‌ی دقیق از رسالت تاریخی پرولتاریا، و توانائی‌ی هدایت پرولتاریا به‌انجام آن رسالت را دارا باشد - و به‌عبارت دیگر، حزب توده‌هایی باشد که می‌کوشند بصورت مستقل و از طریق سازمان اقتصادی اجتماعی خاصشان، خود را از بردگی سیاسی و صنعتی برهانند، و نه حزبی که توده‌ها را برای اقدامات قهرمانانه‌ی خود به‌منظور تقلید از ژاکوبین‌های فرانسوی مورد استفاده قرار دهد. حزب، همین که بتواند واقعیت را شکل دهد، باید شرایطی را بیافریند که در آن، دیگر دو انقلاب در کار نباشد بلکه طوری باشد که قیام خلقی علیه دولت بورژوائی، نیروهای منشکلی را که قادر به‌آغاز دگرگون‌سازی ماشین تولید ملی از یک ابزارستم ثروتمندان (پلوتوکراتیک)

بها بازار رهائی کمونیستی باشند ، درخود گردآورده باشد .

بدون امضاء

"وردینه نوئورو"

۳ ژوئیهی ۱۹۲۰

سال دوم ، شماره ی ۸

گزارشی

به کمیته‌ی اجرایی بین الملل سوم

کمیته‌ی

ژوئیه‌ی ۱۹۲۰

جنبش شوراهای کارخانه‌ای تورین

یکی از اعضای هیئت نمایندگی ایتالیا که تازه از روسیه‌ی شوروی برگشته بود، به کارگران تورین گزارش داد که اعلامیه‌ی خیرمقدم به نمایندگان در "کرونشناد (۲۴)" جمله‌ی زیر را همراه داشت: "زنده باد اعتصاب عمومی آوریل ۱۹۲۰ در تورین". کارگران این خبر را با لذت و رضایت خاطر بسیار پذیرا شدند. اکثر اعضای هیئت نمایندگی ایتالیا که به روسیه آمده بودند، مخالف اعتصاب عمومی آوریل بودند. آنها در مقاله‌های خود در مخالفت با اعتصاب، اظهار داشته بودند که کارگران تورین دچار اوهام و خیالات بیهوده‌اند و در بهادادن به اعتصاب زیاده‌روی کرده‌اند. از این رو، کارگران تورین از شنیدن موافقت رفقای کرونشناد بسیار خوشوقت شدند و پیش خود گفتند: "رفقای کمونیست روس ما، بیش از اپورتونیستهای ایتالیایی اهمیت اعتصاب آوریل را درک و ارزیابی کرده‌اند. و به این شکل، درس خوبی به آنها داده‌اند".

اعتصاب آوریل

جنبش ماه آوریل در تورین، در واقع فصل پرشکوهی در تاریخ پرولتاریای ایتالیا و پرولتاریای اروپا، و حتی می‌توان گفت در تاریخ پرولتاریای سراسر جهان بود. برآستی، برای نخستین بار در تاریخ بود که پرولتاریای درگیر در مبارزه برای کنترل تولید، بی‌آنکه به سبب تهیدستی و قربانی دادنها به میدان مبارزه کشیده شود، آن را تا به آخر ادامه داد. کارگران صنعت فولاد یک ماه، و کارگران سایر صنایع دهر روز در اعتصاب بودند. اعتصاب عمومی در دهر روز آخر، سراسر "پیه مونتته" (Piemonte - در شمال غربی ایتالیا و هم مرز با فرانسه و سوئیس - م.) را دربرگرفت و حدود نیم میلیون کارگر صنعتی و کشاورزی را بسیج کرد، و این بدان معنی است که حدود چهار میلیون نفر از اهالی منطقه را شامل می‌شد.

سرمایه‌داران ایتالیایی به هرکاری دست زدند تا جنبش کارگران تورین را درهم کوبند. تمام امکانات دولت بورژوائی در اختیار آنان گذاشته شد، درحالیکه کارگران مجبور بودند خود(با)

دست خالی) پیکار کنند، بی‌آنکه از سوی رهبری حزب سوسیالیست و یا "کنفدراسیون عمومی کار" به آنان کمک شود. درحقیقت، رهبران حزب و کنفدراسیون، به کارگران تورین پشت کردند و برای جلوگیری از هرگونه عمل انقلابی کارگران و دهقانان ایتالیا، که ممکن بود آنان را قادر به ابراز همبستگی با برادران تورینی‌شان بنماید و کمک مؤثری برای آنها باشد، از هیچ‌کاری کوتاهی نکردند. اما کارگران تورین نومید نشدند. آنها تمام ضربه‌های ارتجاع سرمایه‌داری را تحمل کردند، اما تا آخرین لحظه، انضباط خود را حفظ کردند. و حتی پس از شکست، به پرچم کمونیسم و انقلاب جهانی مؤمن ماندند.

آثارشیستها و سندیکالیستها

تبلیغات آثارشیستها و سندیکالیستها علیه انضباط حزبی و دیکتاتوری پرولتاریا، حتی پس از آنکه خیانت رهبران باعث شکست اعتصاب شد، هیچ اثری برتوده‌ها نگذاشت. درواقع، کارگران تورین سوگند خوردند که مبارزه‌ی انقلابیشان را ادامه دهند و آن را در دوجبهه عملی سازند: از سویی علیه بورژوازی پیروزمند، و از سوی دیگر علیه رهبران خائن خودشان. آگاهی و انضباط انقلابی‌ای که توده‌های تورین به‌نمایش گذاشتند، ریشه‌های تاریخی خود را در شرایط اقتصادی و تاریخی‌ای دارد که مبارزه‌ی طبقاتی در تورین، در آن شرایط رشد و تکامل یافت. این شهر یک مرکز صرفاً صنعتی است. حدود سه‌چهارم از نیم میلیون اهالی شهر، کارگرند، تعداد عناصر خرده بورژوا چندان چشمگیر نیست. به‌علاوه، توده‌ی عظیم کارمندان و تکنیسین‌های تورین، همه عضو اتحادیه‌ها هستند و با "اتاق کار" همبستگی دارند. آنها درهمه‌ی اعتصابات درکنار کارگران ایستادند و، درنتیجه، اگر نه همه‌ی آنها، دست‌کم اکثریت‌شان روحیه‌ی پرولترهای حقیقی را بدست آورده‌اند و برای رسیدن به انقلاب و کمونیسم، علیه سرمایه‌داری مبارزه‌می‌کنند.

تولید صنعتی

با نگاهی از بیرون، روند تولید در تورین کاملاً "متمرکز و متجانس" است. صنعت ماشین‌سازی با حدود ۵۰۰۰۰ کارگر در کارگاه‌ها، و ۱۰۰۰۰ کارمند و تکنیسین، مهمترین صنعت این شهر است. فقط کارگاه‌های فبات ۳۵۰۰۰ کارگر و تکنیسین را در استخدام خود دارد، درکارگاه‌های اصلی این مؤسسه‌ی بزرگ، ۱۶۰۰۰۰ کارگر با مدرن‌ترین و پیشرفته‌ترین تکنیک‌ها، دربخش تولید انواع وسائل نقلیه کار می‌کنند. تولید و سائط نقلیه، خصوصیت ممیزه‌ی صنعت ماشین‌سازی تورین است. بخش اعظم نیروی کار، از کارگران ماهر و تکنیسین‌ها تشکیل شده، که اینها البته روحیه‌ی خرده‌بورژوائی کارگران ماهر برخی کشورهای دیگر—مانند انگلستان—را ندارند. تولید

وسائط نقلیه که خصوصیت برتر و عمده‌ی صنعت ماشین‌سازی است، سایر شاخه‌های تولید - مانند صنایع چوب و پلاستیک - را وابسته و تابع خود کرده‌است. کارگران فلزکار، پیشاهنگ پرولتاریای تورین هستند. با درنظر گرفتن ویژگیهای این صنعت، هر بار که فلزکاران وارد عمل می‌شوند، جرقه‌ی جنبش عمومی توده‌گیری را روشن می‌کنند که حتی اگر هدفهای صرفاً "اتحادیه‌ای را مد نظر داشته باشد، مفاهیم سیاسی و انقلابی به‌خود می‌گیرد.

تورین یک سازمان واحد اتحادیه‌ای به نام "اتاق کار" دارد که ۹۰۰۰۰ کارگر را دربرمی‌گیرد. گروه‌های آناشیسست و سندیکالیست کنونی، عملاً "کوچکترین نفوذی در توده‌ی کارگران ندارند. این کارگران با عزمی راسخ و اراده‌ای استوار درکنار حوزه‌ی حزبی‌ی تورین، که اکثراً "از کارگران کمونیست تشکیل شده‌اند. جنبش کمونیستی، سازمانهای مبارزاتی زیر را زیر فرمان دارد: حوزه‌ی حزبی با ۱۵۰۰ عضو، ۲۸ باشگاه با ۱۰۰۰ عضو، و ۲۳ سازمان جوانان با ۲۰۰۰ عضو. در هریک از این سازمانها، گروه‌بندی‌ی دائمی و خودبختار کمونیستی وجود دارد. هریک از گروه‌بندیها، بسابه منطقه‌اش، بصورت گروه‌بندیهای بخش، بهم می‌پیوندند. و این گروه‌بندیها نیز به‌نوبه‌ی خود در "کمیته‌ی رهبری"ی درون حوزه‌ی حزبی، نمایندگان‌ی دارند. این کمیته تمامی جنبش کمونیستی شهر، و همینطور رهبری توده‌ی کارگران را در دست خود متمرکز می‌سازد.

تورین، پایتخت ایتالیا

پیش از انقلاب بورژوائی، که نظم کنونی ایتالیا را به‌وجود آورد، تورین پایتخت استان کوچکی متشکل از بیه‌مونه، لیگوریا (Liguria) و (جزیره‌ی) ساردینیا بود. در آن زمان، بازرگانی و صنایع سبک بر سایر صنایع شهر غلبه داشتند. پس از یکپارچگی "ایتالیای سلطنتی" و انتقال پایتخت به رم، به‌نظر می‌رسید که خطر از دست رفتن اهمیت تورین در پیش است. اما به‌زودی شهر از بحران اقتصادی دام‌نگیرش رهائی یافت و یکی از مهمترین مراکز صنعتی ایتالیا شد. می‌توان گفت که ایتالیا در حال حاضر سه پایتخت دارد: رم، مرکز اداری دولت بورژوائی، میلان، مرکز بازرگانی و مالی کشور (همه‌ی بانکها، ادارات بازرگانی و بنگاههای مالی در میلان متمرکز هستند)، و عاقبت، تورین، مرکز صنعتی ایتالیا. تولید صنعتی در تورین به‌حد اکثر سطح تکامل خود دست یافته است. هنگامی که پایتخت به رم منتقل شد، همه‌ی روشنفکران خرده‌بورژوا و میان‌حال (قشر مانی بورژوازی) از تورین مهاجرت کردند و کادر اداری مورد نیاز دولت بورژوائی را تاءمین کردند. از سوی دیگر، تکامل صنایع سنگین در تورین، بهترین افشار طبقه‌ی کارگر ایتالیا را به این شهر جذب کرد. روند تکامل شهر تورین، چه از دیدگاه تاریخ ایتالیا و چه از نظر انقلاب پرولتاری ایتالیا، بسیار جالب است.

به این صورت بود که پرولتاریای تورین، رهبری معنوی توده‌های کارگر ایتالیائی را، که به سبب قید و بندهای خانوادگی، قیود تاریخ و سنت، و نیز بندهای فکری - کار کردن در تورین،

آرزوی هرکارگر ایتالیائی است — مجبور به‌اقامت دائمی در شهر هستند، دردست گرفتند. این‌همه آشکار می‌سازد که چرا توده‌های کارگر سراسر ایتالیا می‌خواستند همسنگی‌شان را با اعتصاب عمومی در تورین، حتی به‌قیمت مخالفت با اراده‌ی رهبران‌شان، نشان دهند. آنها به‌مثابه‌ی هسته‌ی مرکزی، به‌مثابه‌ی پایتخت انقلاب کمونیستی، و پتروگراد انقلاب پرولتری ایتالیا به‌این شهر می‌نگرند.

دوقیام مسلحانه

طی جنگ امپریالیستی ۱۸-۱۹۱۴، تورین شاهد دوقیام مسلحانه بود. هدف قیام اول که در ماه مه ۱۹۱۵ شعله‌ور شد، جلوگیری از دخالت ایتالیا علیه‌آلمان در جنگ بود — و در جریان این قیام بود که "خانه‌ی خلق" (کازادل پوپولو) تعطیل شد. و قیام دوم، در ماه اوت ۱۹۱۷، سیمای یک مبارزه‌ی بزرگ انقلابی را به‌خود گرفت.

اخبار انقلاب‌مارس در روسیه، با شادی زایدالوصفی در تورین مورد استقبال قرار گرفت. کارگران هنگامی که شنیدند حکومت‌تزار بدست کارگران پتروگراد سرنگون شده، از صمیم قلب گریستند. اما کارگران تورین فریب زبان‌بازیهای عوام‌فربانه‌ی کرنسکی (۲۵) و منشویکها را نخوردند. هنگامی که هیئت اعزامی شورای پتروگراد به اروپای غربی، در ژوئیه ۱۹۱۷ به‌تورین رسید و اسمیرنوف (Smirnov) و گلدن‌برگ (Goldenberg) دوتن از نمایندگان هیئت در برابر ۵۰۰۰ کارگر ظاهر شدند، با فریادهای کرکننده‌ی "زنده‌باد لنین! زنده‌باد بلشویکها!" استقبال شدند. گلدن‌برگ از این پذیرائی چندان خوش نیامد. او نمی‌توانست به‌این نکته پی‌ببرد که رفیق لنین چگونه در میان کارگران تورین چنین محبوبیتی یافته است. این نکته را نیز نباید فراموش کرد که این حادثه پس از سرکوبی شورش بلشویکی ژوئیه، و در زمانی رخ داد که مطبوعات بورژوائی ایتالیا علیه لنین و بلشویکها سمپاشی می‌کردند و آنها را دزد و دسیسه‌چین، و ماء‌موران و جاسوسان امپریالیسم آلمان می‌نامیدند. از تاریخ ورود ایتالیا به‌جنگ (۲۴ مه ۱۹۱۵) پرولتاریای تورین به‌نظواهرات توده‌ای دست زده بود.

باریکاردها، سنگرها، سیمهای خاردار

گردهمائی مؤثر و هیجان‌انگیزی که به‌افتخار نمایندگان شورای پتروگراد سازمان داده شد، نشانه‌ی آغاز موج تازه‌ای از جنبشهای توده‌ای در ایتالیا بود. یک ماه (از این‌گردهمائی) نگذشته بود که کارگران تورین مسلحانه علیه امپریالیسم و میلیتاریسم ایتالیا شوریدند. قیام در ۲۳م اوت ۱۹۱۷ آغاز شد. کارگران پنج روز تمام در خیابانهای شهر جنگیدند. شورشیان با تفنگها،

نارنجکها، و مسلسل‌هایی که در اختیار داشتند، حتا توانستند چند محله‌ی شهر را اشغال کنند و سه یا چهار بار کوشیدند کنترل مرکز شهر را که مقر نهادهای دولتی و پستهای فرماندهی نظامی بود، بدست بگیرند.

اما دوسال جنگ و (حاکمیت) ارتجاع، سازمان قدرتمند سابق پرولتاریا را تضعیف کرده بود، و کارگران با تسلیحات ناچیز خود، شکست خوردند. آنها بی‌هوده روی پشتیبانی‌ی سربازان حساب کردند - اما سربازان فریب یاوه‌هایی از این دست را باور کرده بودند که آلمانیها باعث وبانی‌ی شورش هستند. مردم "باریکاد" (موانع خیابانی) درست کردند، سنگر کردند، و دور بعضی از محله‌ها را با سیم خاردار که جریان برق از آن می‌گذشت حصار کشیدند. آنها مدت پنج روز، همه‌ی یورشهای نیروهای ارتش و پلیس را پس زدند. بیش از ۵۰۰ کارگر کشته و ۲۰۰ تن دیگر به‌سختی زخمی شدند. پس از این شکست، بهترین عناصر (کارگر) بازداشت و تبعید شدند، و جنبش پرولتری شتاب انقلابییش را از دست داد. با این وجود، هواداری پرولتاریای تورین از کمونیسم خاموشی نگرفت.

شاهد این مدعا را می‌توان در حادثه‌ی زیر مشاهده کرد. کمی پس از قیام ماه‌اوت، انتخابات "شورای اجرائی"ی اتحاد تعاونی‌ی تورین، سازمان وسیعی که نیازهای اساسی یک‌چهارم مردم تورین را تأمین می‌کند، برگزار شد.

اتحاد تعاونی

"اتحاد تعاونی‌ی تورین" از "تعاونی‌ی کارگران راه‌آهن" و "مجمع عمومی کارگران" تشکیل شده‌است. حوزه‌ی حزب سوسیالیست در تورین سالها بود که کنترل "شورای اجرائی" را در دست داشت، اما حال دیگر قدرتش را نداشت تا درمیان توده‌های کارگر به آژیتاسیون مؤثری دست بزند. سرمایه‌ی "اتحاد تعاونی" بیشتر، از سهمی تشکیل می‌شد که کارگران راه‌آهن و خانواده‌هایشان در "تعاونی‌ی کارگران راه‌آهن" داشتند. رشد "اتحاد تعاونی" ارزش سهام آن را از ۵۰ به ۷۰ لیره افزایش داده بود. با این وجود، حزب توانست به سهامداران تفهیم کند که هدف تعاونی‌ی کارگران، تأمین سود برای افراد عضو آن نیست، بلکه تحکیم دستمایه‌های مبارزه‌ی انقلابی است، از این رو، سهامداران به ۳/۵ درصد سود براساس ارزش اسمی ۵۰ لیره (و نه ارزش واقعی ۷۰ لیره) قناعت کردند. پس از قیام ماه‌اوت، کمیته‌ای از کارگران راه‌آهن، با حمایت پلیس و مطبوعات بورژوائی و رفرمیستی، تشکیل شد تا کنترل حزب سوسیالیست بر "شورای اجرائی" را پایان دهد. به سهامداران قول داده شد که بلافاصله تفاوت ۶۵ لیره میان ارزش اسمی و ارزش جاری هر سهم پرداخته شود. و به‌ویژه وعده‌ی رفتار مطلوب درقبال تأمین مواد غذایی به آنان داده شد. خائنان رفرمیست و مطبوعات بورژوائی، به‌انواع یروپاگاند و آژیتاسیون (تبلیغ و ترویج) دست زدند تا "تعاونی" را از سازمان کارگری به یک کاسبکاری تجاری در خط خرده بورژوائی تبدیل

کنند. طبقه‌ی کارگر، مورد همه‌نوع زجر و شکنجه واقع شد. سانسور، صدای حوزه‌ی حزبی را خاموش کرد. و با این حال، به رغم همه‌ی این زجر و شکنجه‌ها و وحشیگریها، سوسیالیستها - که هرگز از دیدگاه خود نسبت به "تعاونی"ی کارگران، سلاخی که باید در مبارزه‌ی طبقاتی بکار برده می‌شد، برنگشته بودند - بار دیگر در درون "اتحاد تعاونی" اکثریت را بدست آوردند. با آنکه اکثر رای‌دهندگان، کارگران یقه‌سفید راه‌آهن بودند و، پس از شکست قیام ماه‌اوت، از آنها انتظار می‌رفت که در وفاداری‌شان تزلزلی حاصل آمده باشد و حتی گرایشهای ارتجاعی نشان بدهند، حزب سوسیالیست ۷۰۰ رای از جمع ۸۰۰ رای را از آن خود کرد.

دوره‌ی پس از جنگ

پس از خاتمه‌ی جنگ امپریالیستی، جنبش پرولتری به پیروفتهای سریعی دست یافت. توده‌های زحمتکش تورین به‌خوبی می‌دانستند که آن دوره‌ی تاریخی که به‌سبب جنگ آغاز شده، عمیقاً با عصر پیش از جنگ متفاوت است. طبقه‌ی کارگر تورین، ماهیت بین‌الملل سوم، بدمتابه‌ی ارگان پرولتاریای جهان و نقش آن را در هدایت جنگ داخلی، تصرف قدرت سیاسی، ایجاد دیکتاتوری پرولتاریا و استقرار نظامی نوین در روابط اقتصادی و سیاسی، خیلی زود درک کرد.

در تمام مجامع کارگری، مسائل اقتصادی و سیاسی انقلاب، موضوع اصلی بحث را تشکیل می‌داد. بهترین عناصر پیشاهنگ طبقه‌ی کارگر، گردهم آمدند تا نشریه‌ای هفتگی با گرایش کمونیستی به‌نام "اوردینه نووو" را پایه‌گذاری کنند. ستونهای این هفته‌نامه، به‌بحث درباره‌ی مسائل گوناگون انقلاب اختصاص یافت: توده‌هایی که باید اتحادیه‌ها را برای نهضت کمونیستی در اختیار بگیرند، به‌چه نوع سازمان انقلابی نیار دارند؟ و چگونه می‌توان مبارزه‌ی اتحادیه‌ای را از چارچوب تنگ رفرمیستی و صنفی خارج کرد و به سطح مبارزه‌ی انقلابی، کنترل تولید، و دیکتاتوری پرولتاریا اعتلا بخشید. مسئله‌ی شوراهای کارخانه‌ای نیز در دستور کار قرار گرفت.

قبلاً کمیته‌های کوچک کارگران در داخل کارخانه‌های تورین ایجاد شده بودند: سرمایه‌داران آنها را به رسمیت می‌شناختند و برخی از این کمیته‌ها نیز پیشتر مبارزه علیه بوروکراتیسم، روحیه‌ی رفرمیستی و کرایش اتحادیه‌ها به‌قانون اساسی را آغاز کرده بودند. اما بیشتر این کمیته‌ها چیزی بیش از "مخلوقات اتحادیه‌ها" نبودند. فهرست نامزدهای عضویت در کمیته‌ها (کمیسیونهای داخلی) از سوی شیوخ اتحادیه تنظیم می‌شد، و آنها کارگران اپورتونیست را ترجیح می‌دادند که دردسری برای رؤسا به‌وجود نیاورند و هرعمل توده‌ای را پیش از آغاز آن در نطفه خفه کنند. پیروان "اوردینه نووو" بیش از همه در تبلیغ خود بردگرگونی "کمیسیونهای داخلی" ناکید داشتند. آنها اصرار می‌کردند که فهرست نامزدها باید از سوی خود کارگران تنظیم شود و نه به‌وسیله‌ی رده‌های بالای بوروکراسی اتحادیه. وظایفی را که آنها برعهده‌ی "شوراهای کارخانه‌ای" می‌گذاشتند، کنترل تولید، تسلیح و تدارک نظامی توده‌ها، و آماده ساختن آنها از نظر سیاسی

و تکنیکی بود. شوراها دیگر نمی‌باید نقش پیشین خود را به‌مثابه‌ی سگهای نگهبان و مدافع منافع طبقه‌ی حاکم، و یا عقب‌نگهداشتن توده‌ها در اقداماتشان علیه نظام سرمایه‌داری را بازی‌کنند.

حمایت پرشور از شوراها

بوده‌ها بلیغاتی را که در حمایت از "شوراهای کارخانه‌ای" می‌شد، با شور و شوق فراوان پذیرا شدند. در مدت شش‌ماه، شوراهای کارخانه‌ای درهمه‌ی کارخانه‌ها و کارگاه‌های ماشین‌سازی ایجاد شدند، و کمونیست‌ها در اتحادیه‌ی فلزکاران، اکثریت را بدست آوردند. اصل شوراهای کارخانه‌ای و کنترل تولید از سوی اکثریت نمایندگان کنگره و بیشتر اتحادیه‌های وابسته به "اتاق کار" تصویب و پذیرفته شده بود.

تشکیلات "شوراهای کارخانه‌ای" بر اصول زیرپایه‌گذاری شده است: هرکارخانه و کارگاهی، ارکانیسم خود را براساس انتخاب نماینده - و نه برپایه‌ی بوروکراتیک، همچون نظام پیشین - به‌وجود می‌آورد. این ارکانیسم (تشکیلات)، قدرت پرولناریا را جامعه‌ی واقعیت می‌پوشاند، علیه نظم سرمایه‌داری مبارزه می‌کند، و یا کنترل تولید را، از طریق آموزش تمامی توده‌های زحمتکش برای مبارزه‌ی انقلابی و ایجاد دولت کارگری، عملی می‌سازد. شورای کارخانه باید در رابطه با اصل سازماندهی براساس صنعت - و نه برپایه‌ی خطوط شغلی‌ی سازمان سنتی اتحادیه‌ها - تشکیل شود. از نظر طبقه‌ی کارگر، شورا باید نمونه‌ای از الگوی جامعه‌ی کمونیستی باشد که از راه دیکتاتوری پرولتاریا بدست خواهد آمد. در این جامعه، تقسیمات طبقاتی به‌گذشته‌ها تعلق خواهد داشت: همه‌ی روابط اجتماعی در رابطه با نیازمندیهای تکنیکی تولید و سازمان مربوطه‌اش تنظیم خواهد شد و تابع قدرت متشکل دولتی نخواهد بود. موضوع حیاتی این است که طبقه‌ی کارگر بایستی نهایت زیبایی و اصالت آرمانی را که برای آن مبارزه می‌کند و آن‌همه قربانی می‌دهد، ببیند. طبقه‌ی کارگر باید درک کند که برای رسیدن به این آرمان، باید ابتدا از چند مرحله بگذرد و باید ضرورت انضباط و دیکتاتوری انقلابی را تشخیص دهد.

هرکارخانه به‌چند کارگاه تقسیم می‌شود و هرکارگاه به‌چند گروه با تخصص‌های گوناگون، و هر گروه، بخش خاصی از روند کار را انجام می‌دهد. کارگران هر گروه، یک نفر از میان خود را به نمایندگی برمی‌گزینند و وکالت‌نامه‌ی معتبر و قابل فسخ به‌او می‌دهند. مجمع نمایندگان از سراسر کارخانه، شورایی را تشکیل می‌دهد و این شورا از میان صفوف خود یک کمیته اجرایی برمی‌گزیند. مجمع دبیران سیاسی کمیته‌های اجرایی مختلف، به نوبه‌ی خود، کمیته‌ی مرکزی شوراهای کارخانه را تشکیل می‌دهد، و این کمیته‌ی مرکزی از میان اعضای خود کمیته‌ی آموزشی تمامی شهر را انتخاب می‌کند که وظیفه‌ی آن، سازماندهی تبلیغات، ترسیم طرح‌های کار، تصویب برنامه‌ها و پیشنهادهای تک تک کارخانه‌ها و حتی تک کارگران و، دست آخر، رهبری عمومی کل جنبش را برعهده دارد.

شوراهای و کمیسیونهای داخلی در مدت اعتصابها

برخی از وظایف "شورای کارخانه"، ویژگی صرفاً "تکنیکی و حتی صنعتی دارند؛ مثلاً" کنترل کارکنان تکنیسین، اخراج کارکنانی که دشمنی با طبقه‌ی کارگر را از خود نشان می‌دهند، مبارزه با مدیریت برای کسب حقوق و آزادی و کنترل تولید کارخانه و امور مالی.

شوراهای کارخانه‌های خیلی زود ریشه گرفتند. توده‌ها این شکل سازماندهی‌ی کمونیستی را با شور و شوق بسیار پذیرا شدند، آنها و کمیته‌های اجرائی در یک صف قرار گرفتند و باتمام توان‌شان از مبارزه علیه استبداد سرمایه‌داری حمایت کردند. با وجود اینکه نه کارخانه‌داران و نه بوروکراسی اتحادیه‌ای تمایلی به شناسائی شوراهای و کمیته‌ها نداشتند، آنها به موفقیت‌های چشمگیری دست یافتند؛ جاسوسان و مأموران سرمایه‌داران را اخراج کردند و به منظور دستیابی به اطلاعات مالی و صنعتی، با کارکنان اداری و تکنیسینها رابطه برقرار کردند. در امور کارخانه، آنها قدرت انضباطی را در دستهای خود متمرکز کردند و مفهوم "کنترل مستقیم کارگران بر صنایع" را به توده‌های پراکنده و نامتحد نشان دادند.

فعالیت شوراهای و کمیسیونهای داخلی در مدت اعتصابها با بیشترین وضوح ممکن به نمایش درمی‌آید. اعتصابها خاصیت "انگیزش غریزی" و "شانسی بودن" خود را از دست داده‌اند و به صورت فعالیت آگاهانه‌ی توده‌های انقلابی تجلی یافته‌اند. تشکیلات فنی و قدرت عمل شوراهای و کمیسیونهای داخلی تا به حدی تکامل یافتند که می‌شد ۱۶۰۰۰ کارگر پراکنده در ۴۲ بخش کارخانه‌ی فیات را در عرض پنج دقیقه به تعطیل کارگاهها فرا خواند. در سوم دسامبر ۱۹۱۹، شوراهای گواه ملموسی از قدرت‌شان در رهبری جنبشهای توده‌ای در سطحی عظیم را به نمایش گذاشتند. شوراهای کارخانه‌ای بنا به دستور حوزه‌ی حزبی که کنترل کل جنبش توده‌ای را در دست داشت، و بدون هیچ آمادگی قبلی، توانستند از کارخانه‌ای به کارخانه‌ی دیگر، در مدت یک ساعت، ۱۲۰۰۰۰ کارگر را بسیج کنند و به اعتصاب فراخوانند. این پرولتاریای مسلح همانند بهمنی بر مرکز شهر فرود آمد و در مدتی کوتاه، خیابانها و میدانها را از (لوٹ وجود) اوباشان ناسیونالیست و میلیتاریست پاک کرد.

مبارزه علیه شوراهای

در پیشاپیش جنبش تشکیل شوراهای کارخانه‌ای، کمونیستهای عضو حزب (سوسیالیست) و سازمانهای اتحادیه‌ای قرار داشتند. آنارشیستها نیز شرکت جستند و کوشیدند قدرت بیان پرشکوه

خود را در برابر زبان روشن و دقیق کمونیستهای مارکسیست علم کنند. اما جنبش با مقاومت مصممانه مقامات اتحادیه‌ای و رهبری حزب سوسیالیست و (نشریه‌ی) آوانتی روبرو شد. این عده در بحثهایشان بر تفاوت میان مفهوم شورای کارخانه (Factory Council) و شور (Soviet) تأکید می‌کردند. نتیجه‌گیریهای آنها، ویژگی صرفاً نظری، انتزاعی و بوروکراتیک داشت. در ورای جمله‌پردازیهای شیوای آنها، تمایلشان به جلوگیری از شرکت مستقیم توده‌ها در مبارزه‌ی انقلابی، و ابقای نظارت اتحادیه‌ها بر توده‌ها، پنهان بود. اعضای رهبری حزب، مکرراً "اتخاذ ابتکار عمل در اقدام به فعالیتهای انقلابی را تا پیش از ترسیم طرح هماهنگ عمل رد کردند، اما کمترین کوششی برای تدارک و تشریح این طرح از خود نشان ندادند. از این رو، جنبش نتوانست در خارج از تورین پا بگیرد، زیرا تمامی دم و دستگاه اتحادیه‌ها به حرکت درآمده بود تا از پیرویی توده‌های کارگر سایر بخشهای ایتالیا از رهبری تورین جلوگیری کند. جنبش تورین به تمام شیوه‌های ممکن، استهزاء و مسخره شد و هزاران توهین و انتقاد بر آن باریدن گرفت. شدیدترین انتقادهای که از سوی سازمانهای اتحادیه‌ای و رهبری حزب سوسیالیست می‌شد، سرمایه‌داران را جسارت و گستاخی بیشتری بخشید و سبب شد که آنها، افسار گسیخته، علیه پرولتاریای تورین و شوراهای کارخانه‌ای به مبارزه برخیزند. جلسه‌ی کارخانه‌داران، که در مارس ۱۹۲۰ در میلان برگزار شد، طرح حمله را ریخت. اما "پاسداران طبقه‌ی کارگر"، سازمانهای اقتصادی و سیاسی‌اش، این فعالیتهای را نادیده گرفتند. پرولتاریای تورین که از همه سو تنها گذاشته شده بود، مجبور شد با اتکاء کامل به نیروی خود، و با استفاده از وسایل خود، با سرمایه‌داران کشور و قدرت دولتی روبرو گردد. ارتش کاملی از ماء‌موران پلیس به تورین هجوم آورد، و توپها و مسلسلهایی در نقاط استراتژیک اطراف شهر مستقر کرد. و آنگاه که تمامی این دستگاه نظامی آماده شد، سرمایه‌داران به تحریک پرولتاریا مشغول شدند. درست است که با وجود این شرایط کاملاً نابرابر جنگی، پرولتاریا در آغاز نبرد تاءمل کرد، اما وقتی معلوم شد که برخورد اجتناب ناپذیر است، طبقه‌ی کارگر شجاعانه و با عزمی راسخ به ادامه‌ی نبرد تاپیروزی نهائی، از مواضع احتیاطی خود به درآمد.

شورای ملی سوسیالیستها در میلان

فلزکاران یک ماه تمام، و کارگران سایر رشته‌ها مدت ده روز اعتصاب را ادامه دادند. صنایع سراسر استان و ارتباطات تماماً فلج شد. اما پرولتاریای تورین از بقیه‌ی کشور جدا افتاد. ارگانهای مرکزی هیچ کمکی نکردند، حتی یک بیانیه هم در توضیح اهمیت مبارزه‌ی کارگران تورین برای مردم ایتالیا منتشر نساختند. آوانتی از چاپ بیانیه‌ی حوزه‌ی حزبی‌ی تورین سرباز زد. برجسبهای "آنارشیست" و "آوانتوریست" از هرسو بر رفقای تورین باریدن گرفت. در آن زمان، قرار بود شورای ملی حزب در تورین جلسه داشته باشد. اما محل آن به میلان منتقل شد زیرا فکر می‌کردند

شهری که "درگیر اعتصاب عمومی" باشد، میدان مناسبی برای بحث‌های سوسیالیستی نیست. اینجا بود که ورشکستگی مردانی که مثلا "قرار بود رهبران حزب باشند بمنصه‌ی ظهور رسید. درحالی‌که در تورین، کارگران شجاعانه از شوراهای کارخانه‌ای - این نخستین سازمان‌هایی که قرار بود براساس دموکراسی کارگری پایه‌ریزی شوند و نجسم قدرت پرولتری باشند - دفاع می‌کردند، رهبران حزب در میلان، درباره‌ی برنامه‌ها و روش‌های نظری ایجاد شورها، که به مثابه‌ی شکلی از قدرت سیاسی، بعدها بدست پرولتاریا بیافند، جان می‌زدند. بحث‌هایی در این باره می‌شد که چگونه فتوحات بدست‌نیامده را تحت نظم درآوردند، درحالی‌که پرولتاریای تورین بدست سرنوشت خود رها شده بود و فرصت نابودی همگونه قدرتی که کارگران بیشتر بدست آورده بودند به بورژوازی داده شده بود. نوده‌های پرولتر ایتالیا همبستگی خود با رفقای تورین را به‌شیوه‌های گوناگون نشان دادند: کارگران راه‌آهن "پیزا" (Pisa)، "لی‌ورنو" (Livorno) و "فلورانس" از انتقال سربازان به‌مقصد تورین امتناع کردند و کارگران باراندازها و ملوانان "لی‌ورنو" و "جنوا" (Genoa) در نقل و انتقال وسایل (لازم برای سرکوبی کارگران) از طریق این بندرها، خرابکاری کردند. در بسیاری از شهرها، پرولتاریا در اعتراض به‌دستورهای اتحادیه‌شان، دست‌به‌اعتصاب زد.

اعتصاب عمومی تورین و پیهمونته، با خرابکاری و مقاومت سازمان‌های اتحادیه‌ای و حتی خود حزب روبرو شد. با این حال، اهمیت آموزشی عظیمی داشت. زیرا نشان داد که اتحاد میان کارگران و دهقانان در عمل امکان‌پذیر است. افزون بر این، این اعتصابات نیاز مبرم به‌نبرد با کل مکانیسم بوروکراتیک سازمان‌های اتحادیه‌ای را ثابت کردند، مکانیسمی که سد شکست‌ناپذیر فعالیت‌های اپورتونیستی پارلمان‌تاریستها و فرمیست‌هایی است که هدفشان لجن مال کردن هرگونه ابتکار انقلابی از سوی توده‌های کارگر است.

چاپ اول به زبانهای روسی، آلمانی و فرانسوی در نشریه‌ی "گمونیست اینترنشنال" (ارگان رسمی بین‌الملل سوم) ۱۹۲۰، شماره‌ی ۱۴، تجدید چاپ به‌زبان ایتالیایی، بدون امضاء در چاپ روزانه‌ی "اوردینه نوووو" ۱۴ مارس ۱۹۲۱، سال اول، شماره ۷۳.

یادداشت‌ها

۱- "ایل‌گریدو - دل - پوپولو" (Il GRIDO DEL POPOLO) - فریاد خلق):
مجله‌ی سوسیالیستی که گرامشی از آوریل ۱۹۱۵ شروع به همکاری با آن کرد و پس از توقیف دسته
جمعی تمام رهبران سوسیالیست تورین، عملاً "مدیریت این مجله را به عهده گرفت و تا آخر اکتبر
۱۹۱۸ بخش اعظم وقت خود را وقف این کار کرد.

۲- تولیاتی - PALMIRO Togliatti (۱۸۹۳-۱۹۶۴): یکی از
پایه‌گذاران حزب کمونیست ایتالیا و مروج‌دکترین "پلی‌سانترسیم" (چند مرکزی) مبنی بر اینکه
هرملتی در راه رسیدن به کمونیسم باید شیوه‌ی خاص خود را درپیش‌گیرد. وی در ۱۹۱۵ ازدانگاه
تورین دکترای حقوق گرفت. با روی کار آمدن فاشیسم در ایتالیا، پس از چند بار زندانی شدن،
سال ۱۹۲۶ از ایتالیا مهاجرت کرد و در خارج از کشور بدبیرکلی حزب کمونیست (غیرقانونی)
ایتالیا گمارده شد. سال ۱۹۳۵ با حمایت استالین دبیر بین‌الملل سوم شد. در سالهای جنگ
داخلی اسپانیا، در آن کشور فعالیت می‌کرد و با پایان جنگ (۱۹۳۹) به فرانسه گریخت و سپس
در شوروی سکنی گزید. آوریل ۱۹۴۴ به ایتالیا بازگشت و تا ۱۹۴۶ در چند دولت ائتلافی شرکت
جست، تا اینکه سال ۱۹۴۷ احزاب چپ ایتالیا از قدرت کنار رفتند. پس از آن وی با سوسیالیست‌های
"پیترو ننی" (Pietro Nenni) اپوزیسیون پر قدرتی را تشکیل دادند. تولیاتی سال
۱۹۴۵ از سوء قصدی جان سالم دربرد و با وجود مخالفت گروه‌هایی در حزب، به رهبری
حزب کمونیست ادامه داد تا اینکه ضمن مسافرتی به یالتا (شوروی) در ۲۱ اوت ۱۹۶۴ به مرگ
ناگهانی درگذشت. پس از مرگش به سبب احترامی که در شوروی برای او قائل بودند، یکی از
شهرهای جمهوری روسیه به نام او نامگذاری شد - م.

۳- آوردینه نوووو - (L'ORDINE NUOVO): "نظم نوین" - هفته‌نامه‌ای در
"بررسی فرهنگ سوسیالیستی" که توسط گرامشی، تاسکا، تولیاتی و تراچینی (Terracini)
در آوریل ۱۹۱۹ پایه‌گذاری شد اما مدتی بعد از مسیر اصلی خود منحرف شد و خود گرامشی
انتقادات بسیاری بر آن بارید - م.

۴- اونیتا - (L'UNITA): "وحدت" - ارگان حزب کمونیست ایتالیا که از سال
۱۹۲۴ تاکنون (بجز دوره‌ی حاکمیت فاشیسم که مخفیانه چاپ می‌شد) به موجودیت خود ادامه
داده است. پیشنهاد تأسیس "اونیتا" را گرامشی در ۱۲ سپتامبر ۱۹۲۳ طی نامه‌ای به کمیته‌ی
اجرایی حزب مطرح می‌سازد. نخستین شماره‌ی این روزنامه روز ۱۲ فوریه‌ی ۱۹۲۴ در میلان منتشر
شد.

۵- آنجلو تاسکا - ANGELO TASCA - در مورد تاسکا اطلاعات دقیقی بدست
نیاوردیم، تنها این را می‌دانیم که دوست و همکلاسی گرامشی بوده و باتفاق هم عضو حزب
سوسیالیست شده‌اند، اما گویا در اوایل دهه‌ی ۲۰ تاسکا راهش را جدا می‌کند و به جناح راست حزب
می‌پیوندد - م.

۶- گاریبالدی - GIUSEPPE GARIBALDI (۱۸۸۲-۱۸۰۷): قهرمان خلقی ایتالیا و رهبر جنبش ملی آزادیخواهانه‌ی آن کشور. با ایجاد سازمان مخفی "ایتالیای جوان" در ۱۸۳۳ به‌پیکار آزادیخواهانه پیوست. یک سال بعد دستگیر شد و به آمریکای جنوبی تبعید شد و در آنجا بیش از ده سال در جنبش‌های آزادیخواهانه‌ی ریوگرانده و اوروگوئه شرکت کرد. در ابتدا ی انقلاب ۱۸۴۸ به ایتالیا بازگشت، سپاهی از داوطلبان بوجود آورد و در جنگ اتریش و ایتالیا شرکت کرد و در هیئت رهبری جمهوری رم (که در ۹ فوریه‌ی ۱۸۴۹ ایجاد شده بود) فعالیت داشت. پس از سقوط جمهوری در همان سال باز تبعید شد. در انقلاب ۶۰-۱۸۵۹ ایتالیا با رهبری سپاهی از داوطلبان انقلابی، سیسیل را آزاد ساخت. سپس ناپل را به اشغال درآورد، به حاکمیت بوربون‌ها در جنوب ایتالیا پایان داد و سالهای ۱۸۶۲ و ۱۸۶۷ کوشید رم را آزاد سازد. سال ۱۸۶۶ همراه سپاه داوطلبانش در جنگ میان ایتالیا و اتریش شرکت کرد، اما ناپیگیری وی، ضعف جمهوریخواهان بطور کلی و معاهده‌شان با خاندان "ساووی" و لیبرالها، امکان بهره‌برداری از ثمرات انقلاب را نصیب لیبرالها نمود.

گاریبالدی از تشکیل کمون پاریس در ۱۸۷۱ حمایت کرد و به تشکیل شاخه‌ی انترناسیونال اول در ایتالیا یاری رساند. مارکس و انگلس ضمن شمردن خطاها و سستی‌های گاریبالدی و انتقاد از فقدان آینده‌نگری سیاسی در او، وی را رزمنده‌ی آزادی و یکی از فعالان جسور و نابغه خوانده‌اند. (دائرةالمعارف ارمنستان شوروی - م. ۰)

۷- گاردوچی - GIUSEPPE CARDUCCI (۱۹۰۷-۱۸۳۵): شاعر و منتقد ادبی و میهن‌پرست نامدار ایتالیایی. در اثری به نام "قصاید وحشی" (۱۸۸۹) ایتالیاییها را به مبارزه برای آزادی دعوت می‌کند. سال ۱۹۰۶ برنده‌ی جایزه‌ی ادبی نوبل شد. به‌عنوان قهرمان آزادی‌ی ایتالیا، هم‌مطراز گاریبالدی است.

۸- Mazzonis, Poma, Hofmann, Leumann, Wild در صفحات بعد خواهیم دید که اینها اسامی کارخانه‌داران نساجی تورین و حومه‌ی آن است.

۹- اشاره‌ی است به این قسمت از سرود که دسته‌ی گرمی‌خواند: "در کارگاهها / در کارگاهها / هوانیستم! - در انبارها / در انبارها / نان نیست / این است زندگی‌ی پرولتری‌ای که کارگر / کارگر / در تمام سال دارد".

۱۰- دروازه‌ی گاخهای ایتالیایی، در چوبی بزرگی است که به‌روی یک دالان سنگفرش باز می‌شود و سپس به‌یک حیاط بزرگ می‌رسد. برای رسیدن به ساختمان باید از این حیاط عبور کرد و مستقیماً از خیابان نمی‌توان به آن رسید.

۱۱- ژاکوبینیسم: ژاکوبینها اعضای یکی از مجامع سیاسی دوران انقلاب کبیر فرانسه بودند که در ۱۷۸۹ به‌اسم "مجمع دوستان قانون‌اساسی" تشکیل شد. و بعداً "به‌مناسبت دیر فرقه‌ی "ژاکوبین" در پاریس که در آن مجتمع می‌شدند به‌این نام خوانده شدند. در آغاز، رهبری مجمع در دست اشخاصی اعتدالی مانند "میرابو" (Mirabeau) و "سی‌یس" (Sieyes) و "لا فایت" (La Fayette) بود، ولی بعداً "کار به دست عناصر افراطی افتاد. سالهای

۹۲-۱۷۹۱، مجلس مقننه تحت استیلاي ژاکوبنها و دسته‌ي "فویان" (Feuillants) بود. بین ژاکوبنها و ژیروندیست‌ها "نمایندگان ولایت ژیروند" - Gironde - در آن مجلس) اختلاف افتاد و این از آن جهت بود که ژیروندیست‌ها طرفدار ورود فرانسه به جنگ (به‌منظور بی‌اعتبار ساختن شاه) بودند ولی ژاکوبنها (که بیشترشان نمایندگان پاریس بودند) با جنگ مخالف و طرفدار اصلاحات مستقیم بودند، و به‌همین دلیل سخت طرفدار جمهوریت شدند. در مجلس گنوانسیون، ژاکوبنها و سایر مخالفان افراطی ژیروندیست بر روی صندلیهای بلند می‌نشستند و به همین جهت به "مونتانی" (گوه) معروف شدند. "دانتون" (Danton) و "روبسپیر" (Robespierre) از رهبران آنان بودند. پس از سقوط ژیروندیست‌ها (ژوئن ۱۷۹۳)، ژاکوبنها "دوره‌ی وحشت" (Reign of Terror) را آغاز کردند و پس از نابود کردن مخالفان خود در جناح راست به جناح چپ پرداختند و "بر" و پیروانش را تسلیم گیوتین کردند (مارس ۱۷۹۴). کار به گشمکش شخصی دانتون و روبسپیر منجر شد. دانتون در آوریل ۱۷۹۴ اعدام گردید و دیکتاتوری ژاکوبنها به دست روبسپیر مستقر شد و تا ۲۷ ژوئیه ۱۷۹۴ که دولت وی برافتاد، دوام یافت. (دائرةالمعارف فارسی - م. ۰)

۱۲- دوما (Duma): "مجمع نمایندگان" که دولت تزاری در نتیجه‌ی رویدادهای انقلابی سال ۱۹۰۵ مجبور شد تن به تشکیل آن بدهد. "دوما" رسماً "ارگان قانونگزاری بود اما هیچ قدرت واقعی نداشت. انتخابات "دوما" نه‌مستقیم و برابر بود و نه‌عمومی. حقوق انتخاباتی زحمتگشان و خلق‌های غیر روس امپراتوری روسیه وسیعاً زیرپا گذاشته می‌شد. بخش عظیمی از کارگران و دهقانان نیز اصولاً "حق شرکت در انتخابات را نداشتند. "دومای اول" (آوریل تا ژوئیه ۱۹۰۶) و "دومای دوم" (فوریه تا ژوئن ۱۹۰۷) از سوی دولت تزاری منحل اعلام شدند. این دولت پس از کودتای سوم خود در ژوئن ۱۹۰۷، قانون انتخابات جدیدی را اعلام کرد که حقوق انتخاباتی کارگران، دهقانان و خرده بورژوازی شهری را بیش از پیش ضایع می‌کرد و سلطه‌ی کامل بلوک ارجاعی زمینداران و سرمایه‌داران بزرگ را در "دومای سوم" (۱۲-۱۹۰۷) و "دومای چهارم" (۱۷-۱۹۱۲) تضمین می‌کرد.

۱۳- زمستوا (Zemstva): ارگانهای خودمختاری محلی در برخی ایالات روسیه‌ی اروپائی بنابر اصلاحات زمستوائی ۱۸۶۴ بوجود آمدند. تزاریسم می‌کوشید از طریق زمستواها، نظام استبدادیش را با نیازهای سرمایه‌داری روبه‌رشد، هماهنگ سازد. زمینداران براین ارگانها حاکمیت داشتند و عناصر بورژوا هماهنگ با رشد سرمایه‌داری در آنها قدرت می‌یافتند. پس از انقلاب اکتبر و استقرار حکومت شوروی، زمستواها منحل شدند. (دائرةالمعارف ارمنستان شوروی - م. ۰)

۱۴- این مقاله در ۱۵ نوامبر ۱۹۱۹، یک روز پیش از نخستین انتخابات عمومی ایتالیا با حق نمایندگی نسبی، به‌چاپ رسید. این انتخابات برای گروهبندیهای پارلمانی بورژوازی کهنسال شکست بزرگی بود. آنها رویهمرفته فقط ۲۵۲ کرسی از مجموع ۵۰۸ کرسی مجلس را به‌خود اختصاص دادند. سوسیالیستها پیروزی عظیمی بدست آوردند و در مقابل ۵۲ کرسی در دوره‌ی قبل، این بار ۱۵۶ کرسی را از آن خود کردند. یکصد کرسی باقیمانده نصیب "حزب خلق" شد.

- ۱۵- ژرژ کلمانسو (Georges Clemenceau) - (۱۹۲۹-۱۸۴۱) : سیاستمدار فرانسوی. نخست‌وزیر فرانسه از ۱۹۰۶ تا ۱۹۰۹ و بار دیگر در ۱۹۱۷ (م.) چند روز پیش از نوشته شدن این مقاله، در ژانویه ۱۹۲۰، کلمانسو در انتخابات ریاست جمهوری فرانسه شکست خورد، شکست او بیشتر به دلیل ناراضی مردم از ملایمت معاهده‌ی "ورسای" نسبت به آلمان شکست خورده بود.
- ۱۶- دیوید لوید جرج - David Lloyd George (۱۹۴۵-۱۸۶۳) : سیاستمدار انگلیسی، نخست‌وزیر انگلستان از ۱۹۱۶ تا ۱۹۲۲ م.
- ۱۷- وینستون چرچیل - Winston Churchill (۱۹۶۵-۱۸۷۲) : سیاستمدار مشهور انگلیسی و نخست‌وزیر آن کشور در سالهای ۴۵-۱۹۴۰ و ۵۵-۱۹۵۱ م.
- ۱۸- فیلیپ شای‌ده‌مان - (F. Scheidemann) - (۱۹۳۹-۱۸۶۵) : نخستین صدراعظم جمهوری آلمان (۱۹۱۸-۱۹) . او سوسیال دموکرات بود و به‌عنوان اعتراض به معاهده‌ی ورسای کناره‌گیری کرد و در ۱۹۲۳ از آلمان خارج شد - م.
- ۱۹- دو اعتصاب مورد بحث، یکی اعتصاب کارگران پست و تلفن (۱۴ تا ۲۰ ژانویه ۱۹۲۰) و دیگری اعتصاب کارگران راه‌آهن (۲۹ تا ۳۰ ژانویه ۱۹۲۰) هستند که هر دو را U S I رهبری کرد. حزب سوسیالیست خود را به‌اشعارات مبهم همبستگی محدود کرد و آثارشستها حزب را محکوم کردند که برده‌ی تمایزات بیزانسی‌ی میان اعتصابهای سیاسی و اقتصادی در یک موقعیت انقلابی است.
- ۲۰- Pulcinella : شخصیتی در "گمدی دلارته"ی ایتالیا که در سده‌ی هفدهم ظاهر شده است. این شخصیت که ریشه درخیمه شب‌بازیهای زمان روم باستان دارد، عروسکی است با شخصیتی بی‌رحم و مکار و کینه‌توز که معمولاً "باهر نوع قدرت و اقتداری - از قبیل فتوئدال، قاضی، شیطان، پلیس، و همسر خود - مخالف است. در نخستین نقاشیهایی که از "پولچینلا" باقی مانده، او چهره‌ای ابلهانه و لباسی گل و گشاد به تن دارد - م.
- ۲۱- Mysticism : عرفان، مذهب اهل باطن، صوفیگری.
- ۲۲- تیلور - Frederick Winslow Taylor (۱۹۱۵-۱۸۵۶) : مهندس آمریکایی و پایه‌گذار نوعی از "سیستم کار" است که هدف آن حداکثر استفاده از ساعات کار روزانه و استفاده‌ی معقول از دستمایه‌ها و ابزار کار است.
- ۲۳- Thomaso Masaniello (۱۶۴۷-۱۶۲۰) : ماهی‌فروش بیسواد که با رهبری شورشهای ضد مالیاتی "ناپل" در سال ۱۶۴۷ ناگهان شهرت یافت و به چهره‌ای سرشناس بدل شد. او پس از آزاد کردن همه زندانیان، ارباب شهر شد و حتا نایب‌السلطنه‌ی چارلز پنجم، او را به رسمیت شناخت، اما کمتر از شش هفته پس از به‌قدرت رسیدن، بگلی دیوانه شد و بوسیله‌ی دوستانش به‌قتل رسید.
- ۲۴- گرونشتاد (Kronstadt) : شهر و قلعه‌ای نظامی بر جزیره‌ای واقع در شرق خلیج فنلاند حدود ۲۴ کیلومتری غرب لنینگراد. ملوانان این شهر در انقلابهای ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ فعالانه شرکت کردند اما در ۱۹۲۱ به سبب ناراضی‌ی عمومی کشاورزان و کارگران به‌شورشی ضد انقلابی دست زدند. این شورش اوج آشوبها و آشفتگی‌های ضد بولشویسم در روسیه، و از موجبات "سیاست اقتصادی نوین" لنین بود. (دائرة‌العارف فارسی)
- ۲۵- کرنسکی - Alexandr Fyodorovich Kerensky (۱۹۲۰-۱۸۸۱) : عضو حزب "انقلابیون سوسیالیست" (اس. ا. ر.) که پس از انقلاب فوریه‌ی ۱۹۱۷ روسیه در دولت موقت بورژوازی به‌وزارت دادگستری، وزارت جنگ و سپس به نخست‌وزیری و ریاست ستاد کل ارتش رسید. پس از انقلاب اکتبر از روسیه‌گریخت و از سال ۱۹۴۶ در ایالات متحده بسر می‌برد - م.

این کتاب با اجازه مترجم آن، آقای وزیریک درساهاکیان،
به صورت اختصاصی در بهمن ماه ۱۳۹۰،
از سوی باشگاه ادبیات به شکل الکترونیکی منتشر شده است.

<http://www.facebook.com/groups/BashgaheKetab/>

<http://bashgaheketab.blogspot.com/>

فرهنگ نوین

منتشر کرده:



بهاء: ۶۰ ریال